

تحلیل تطبیقی مبانی نظری و عملی مقاومت و تروریسم (حقوق و تکالیف نهضت‌های آزادی‌بخش)

روح‌الله قادری کنگاوری^۱

داود آقایی خواجه پاشا^۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۱/۱۰/۱۹

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱۷

فصلنامه آفاق امنیت / سال پنجم / شماره هفدهم - زمستان ۱۳۹۱

چکیده

تروریسم از یک سو ابزار قدرت‌های کوچک علیه قدرت‌های بزرگ و ابرقدرت‌ها و از سوی دیگر، ابزار اقویا و قدرت‌های بزرگ علیه ضعفا و قدرت‌های کوچک است؛ به عبارت دیگر تروریسم «ابزار تهدید همه علیه همه» است و در طول تاریخ نه تنها ضعیفان برای ترساندن اقویا از آن استفاده کرده‌اند بلکه اقویا نیز برای ترساندن و به انفعال کشاندن ضعفا از آن بهره جسته‌اند. اما مفهوم مقاومت از منظر اسلامی و انسانی آن توانسته است تمام معادلات مفهومی و سیاسی مذکور را به کلی دگرگون کند، زیرا اساساً ماهیت و جنس مقاومت از نوع دیگری است و به کلی (از حیث اهداف و ابزار مورد استفاده) با مفهوم نفرت‌انگیز تروریسم تفاوت دارد. مقاومت، کنشی سیاسی-اجتماعی برای به بار نشاندن گفتمانی است که به حاشیه رفته و به عبارتی، کشاندن گفتمان مغلوب به متن است. اصطلاحات کنونی مقاومت مرتبط با جنبش‌های قومی، ملی یا مذهبی است که احساس می‌کنند صداهایشان شنیده نمی‌شود. بدتر از آن، آنها سرکوب شده‌اند، به حاشیه رانده شده‌اند و البته تحقیر شده‌اند. به طور کلی مقاومت محصول بیداری و آگاهی از وجود ظلم و جور، تبعیض‌های محسوس و معیارهای دوگانه در جامعه جهانی نسبت به برخی جوامع و فرهنگ‌هاست که این امر خود زمینه و بستری برای پرورش و تکثیر افقی و عمودی و عقیده‌های تاریخی افراد و گروه‌ها فراهم می‌کند. از این دیدگاه، انکار مقاومت که خود برابری انباشت عقیده‌های بناحق سرکوب‌شده تاریخی است، اقدامی تروریستی تلقی می‌شود! بنابراین درست به همان اندازه که تروریسم محکوم، مطرود و غیرقابل تحمل است، مقاومت مورد تأیید و پذیرش وجدان‌های مستقل، آگاه و بیدار دنیاست. بر این اساس باور به مقاومت باعث شکل‌گیری هسته‌های مقاومت و نهضت‌های آزادی‌بخش شده است. به عبارت دقیق‌تر نهضت‌های آزادی‌بخش مدلول دال مقاومت‌اند. فرضیه و ادعای اصلی این مقاله این است که فاصله و مرز میان مقاومت و تروریسم بستگی به «اهداف» و «ابزار» مورد استفاده یعنی شیوه مبارزه دارد. به عبارتی بر اساس آموزه‌های قرآنی، شکاف و مرز میان تروریسم و مقاومت را فقط کشتن افراد بی‌گناه (ولو یک نفر، بای نحو کان) پُر می‌کند؛ زیرا آدمی حق ندارد حق حیات و امکان حیات کسی را با خشونت و بی‌رحمی و به ناحق از او بستاند. بدیهی است دینی که برای خون و جان انسان‌ها ارزش و احترام قائل است و کشتن یک نفر را برابر کشتن همه انسان‌ها می‌داند، زمینه و توجیهی برای ترور باقی نمی‌گذارد و طبیعتاً تروریسم در این دین محلی از اعراب نخواهد داشت.

واژگان کلیدی

مقاومت، تروریسم، نهضت‌های آزادی‌بخش، جهاد، قاعده نفی سبیل، حق تعیین سرنوشت، حق دفاع مشروع

۱. دکتری روابط بین الملل، استادیار دانشگاه جامع امام حسین (ع)

۲. دکتری علوم سیاسی دانشگاه ملی مچنیکو ادسا اوکراین

مقدمه

در طول دوران جنگ سرد و نظام دوقطبی، قواعد بازی بین‌المللی چنان بود که هم ایالات متحده آمریکا و هم اتحاد جماهیر شوروی به نحوی از برخی جنبش‌ها حمایت می‌کردند. برحسب اینکه جنبش‌ها به لحاظ ایدئولوژی و دیدگاه، جنبش آزادی‌بخش ملی بودند یا جنبش‌های اجتماعی- قومی یا جنبش‌هایی با هدف تقویت ناسیونالیسم یا جدایی‌طلبانه، مورد حمایت و پشتیبانی ابرقدرت‌ها قرار می‌گرفتند. در این راستا عمدتاً جنبش‌های چپ‌گرا و مارکسیستی مورد حمایت شوروی بودند و برخی جنبش‌های دیگر از حمایت آمریکا برخوردار بودند، و از آنان به عنوان «سدی در مقابل کمونیست»^۱ استفاده می‌کرد. در این دوران آمریکا به ضرورت سیاست هژمونیک و سلطه‌گرایانه خود که بر محوریت مبارزه با شکل‌گیری هر جای پای برای رقیب ایدئولوژیک خود بود، از متحدانش از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس گرفته که ساختار سیاسی- قبیله‌ای داشتند تا مراکش که پادشاهی مطلقه را برگزیده بود، در وسیع‌ترین شکل خود حمایت می‌کرد.

پس از فروپاشی نظام دوقطبی، بسیاری از جنبش‌ها عملاً فلسفه وجودی خود و به طور کلی فضای مفهومی خود را از دست دادند؛ لذا به حال خود رها و حتی محو شدند. اما وضعیت خاورمیانه به علت خط مقدم مبارزه بودن در برابر اسرائیل، با وضعیت مناطق دیگر فرق می‌کند. در این منطقه تعریف و جایگاه تروریسم بر حسب برخورد با رژیم صهیونیستی متفاوت است. طبیعتاً جنبش‌های فلسطینی و حزب‌الله که مخالف سرسخت رژیم اشغالگر صهیونیستی و موافق آرمان‌های فلسطینی هستند به عنوان تروریست شناخته خواهند شد!

بر این اساس تروریسم در حوزه نظر، مبهم‌ترین و در حوزه عمل از پیچیده‌ترین پدیده‌هایی است که بشر تاکنون با آن مواجه شده و به شدت دچار بحران معنایی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است. لذا تاکنون هیچ تعریف واحد از تروریسم - به لحاظ معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی- در محافل آکادمیک و سیاسی جهان ارائه نشده است که مبنای اقدام مشترک و هماهنگ دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی قرار گیرد. یکی از دلایلی که مانع تعریف جامع و مانع از تروریسم شده این است که «معنی کردن» تعهد ایجاد می‌کند و کشورها نمی‌خواهند خود را زیر بار هیچ تعهد و مسئولیتی ورای منافع و امنیت ملی خود در قبال مبارزه با تروریسم ببرند. برخی

حکومت‌ها به علت نگرانی از بابت امنیت ملی خویش، تمایلی به همکاری ضد تروریسم بین‌المللی ندارند. آنها از بیم خود آماج حملات تروریستی قرار گیرند، آن را به حال خود رها می‌کنند. از این رو تاکنون هیچ تعریف جهان‌شمول و متفق‌قولی از این پدیده ارائه نشده است (قادری کنگاوری، ۱۳۹۰ الف: ۱۵۳).

به راستی آیا اسلام موافق ظلم و ستم است؟ از مسلمانان پذیرش تحقیر و استثمار می‌خواهد؟ اگر پاسخ منفی است، آیا راه‌حل برون‌رفت از چنین وضعیتی، تروریسم است یا مقاومت؟ آیا مسلمانان اجازه دارند بر اساس حقوق بین‌الملل اسلامی، یعنی آیات قرآنی، احادیث و روایات متعدد (سنت و سیره امام معصوم) دست به ترور بزنند؟ در این مقاله استدلال می‌شود که اسلام، نه تنها هیچ‌گونه قربت و مناسبتی با ترور و تروریسم ندارد، بلکه خود از زمره قربانیان این پدیده نفرت‌انگیز است. میان اسلام حقیقی و تروریسم رابطه‌ای جز «تباین» - به تعبیر منطقیون- متصور نیست؛ اما رابطه اسلام و مقاومت رابطه عموم و خصوص مطلق است؛ به عبارتی مقاومت جزئی و بخشی از تعالیم و احکام اسلامی است. استدلال می‌شود که مبانی آموزه‌های اسلامی هیچ‌گونه سنخیت و انطباقی با شاخص‌ها و مصادیق ترور و تروریسم ندارد. به عبارت دیگر روح اسلام با خشونت‌های سیاسی و ایجاد رعب و وحشت میان مردم بی‌گناه به شدت مخالف است. پرواضح است که اسلام به مثابه یک «دین الهی و انسان‌ساز» نمی‌تواند «ضد انسانی» باشد.

اما اینکه چرا مقاومت پذیرفته شده و مشروعیت یافته است، دارای دلایل و بسترهای عمیق دینی و حقوقی متعدد است که در ذیل به تفصیل مهم‌ترین آنها یعنی مفاهیم «جهاد»، «قاعده نفی سبیل (سلطه)»، «حق تعیین سرنوشت» و «حق دفاع مشروع» بررسی می‌شود. در تمام مفاهیم یادشده به ویژه جهاد و نفی سبیل، بر اساس آموزه‌های قرآنی، دامنه و گستره مبارزه و مقاومت تا رفع کامل سلطه و فتنه یعنی استعمار، استکبار، استثمار، استحمار، استبداد و بدتر از همه استخفاف و تحقیر مسلمانان و سایر ملل امتداد یافته است. بر این اساس مشروعیت موجودیت و مبارزات نهضت‌های آزادی‌بخش (چه از نوع اسلامی چه از نوع ملی آن) پذیرفته است و متعهد به حمایت همه‌جانبه از آنها هستیم. بدیهی است کاربرد مفاهیم ذیل سرآغاز نهضت بیداری جهانی است.

بسترهای تئوریک (اسلامی و حقوقی) مقاومت و نهضت‌های آزادی‌بخش

۱. جهاد

جهاد در لغت برگرفته از «جهد» به معنی غایت مشقت یا سخت‌کوشی است و در اصطلاح فقها «گذشتن از مال و جان در راه بالا بردن کلمه اسلام و برپا داشتن شعائر ایمان» است. بر این اساس مجاهد کسی است که هر آنچه از قدرت، توان، طاقت و نیرو به کف دارد، تا آخرین حد امکاناتش در راه هدف خود به کار گیرد. از لحاظ شرعی، جهد به این معنی است که انسان با گذشتن از جان و مال خویش، در راه برتری توحید و کلمه اسلام و پایداری رسالت اسلامی و اقامه شعائر و ایمان و برافراشتن پرچم دین الهی، با تمام امکانات خود تلاش و مبارزه کند (http://www.terror.victims.com/fa/index.php?Page=definition&UID=1687).

در اکثر آیات قرآن، جهاد و قتال با کفار و مشرکان مقید به قید «فی سبیل الله» شده است؛ به این معنا که خیر، صلاح و رحمت برای همگان است و در نهایت برای تعبد و فرمانبری از خالق یکتا باید با کسانی که معترض و مهاجم‌اند مبارزه و جهاد کرد. آیه شریفه ۱۹۰ سوره بقره: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَفْتُلُونَكُمْ» (و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید...) مقید به این معناست که جهاد در حقیقت دفع و رفع تهاجم است با کسانی که فتنه و آشوب بر می‌انگیزند و خلق خدا را منحرف و به حقوق و حدود تجاوز می‌کنند: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (و با آنها پیکار کنید تا فتنه باقی نماند) (بقره/۱۹۳). در نهایت مؤمنان و پیروان پیامبر(ص) برای استقرار قانون و حکومت الله مبارزه می‌کنند: «وَيَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ». از حدودی که در آیات فوق تبیین شده است نباید هیچ جنگجوی مسلمانی تجاوز کند: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره/ ۱۹۰) و اگر مهاجمان یا مانعان پیشرفت دعوت از فتنه و تعرض و مقاومت باز ایستادند، دیگر نباید متعرض آنها شوند: «فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره، ۱۹۳-۱۹۲). در نهایت جنگ و جهاد در محیط‌ها و سازمان‌های امن و صلح ممنوع است تا شاید دشمنان و محاربان به تفاهم و فراگرفتن دعوت اسلامی گرایند. بنابراین در جهاد، برخلاف جنگ‌های معمولی، اهداف شخصی مطمح نظر نیست. به عبارت دیگر هدف آدم‌کشی، کشورگشایی، تحمیل عقیده و بالاخره مداخله نظامی در امور سایر کشورها نیست (قادری کنگاوری، ۱۳۹۰ ب: ۱۱۴). در تقسیم‌بندی کلی، جهاد به دو نوع اصغر و اکبر تقسیم شده است. جهاد با کفار و



مشرکین در یاری اسلام و اعتلای کلمه الله جهاد اصغر و جهاد با نفس اماره و لوازمه در یاری نفس مطمئنه جهاد اکبر نامیده می‌شود.^۱ از نگاهی دیگر، جهاد به دو نوع دفاعی و ابتدایی تقسیم شده است.^۲ جهاد دفاعی زمانی که جامعه اسلامی مورد تهدید و حمله دشمنان قرار گرفت، باید برای دفاع اقدام کرد. جهاد ابتدایی دست زدن به جهاد پیش از آنکه از جانب قدرتی خطر و تهدیدی در کار باشد، به قصد گسترش اسلام و استقرار شعائر مذهبی و نجات بشریت از ورطه گمراهی و جهالت است (http://www.victims.com/fa/index.php?Page=definition&UID=1687_teror).

فقهای شیعه دفاع از کیان اسلام و جلوگیری از تسلط بیگانگان را به اجماع واجب می‌دانند و این نوع دفاع را از اقسام دوگانه جهاد تعریف کرده‌اند. شیخ محمدحسن نجفی (۱۲۶۶) در کتاب «جهاد» جواهر الکلام، درباره دفاع به نکته ظریف و مهمی اشاره می‌کند.^۳ به نظر او، دفاع بر هر که بر جان خود می‌ترسد، «مطلقاً» واجب است، اما دفاع از مال یا آبروی (عرض) خویش یا جان و مال و عرض دیگران، در صورتی واجب است که ظن غالب بر سلامت نفس وجود داشته باشد. صاحب جواهر موضوع جهاد دفاعی را دو چیز می‌داند: اینکه مسلمانان مورد هجوم کفار قرار گیرند، و این هجوم اساس اسلام را تهدید کند یا اراده استیلا بر بلاد مسلمانان داشته باشند که اسارت و آوارگی و اخذ اموال مسلمانان را در پی داشته باشد. در چنین شرایطی، بر همه مسلمانان، اعم از زن و مرد، سالم و بیمار، حتی کور و ناقص‌العضو، واجب است به هر نحو ممکن و در هر شرایطی اقدام کنند و نیازی به اذن امام و سایر شروط جهاد ابتدایی ندارند.

استاد شهید مرتضی مطهری نیز ماهیت جهاد را دفاع می‌داند و معتقد است که اختلافی میان محققین نیست که ماهیت جهاد دفاعی است؛ یعنی جهاد و هر نوع قتال و جنگی به عنوان تجاوز با هدف جذب کردن مال و ثروت طرف مقابل و استخدام نیروهای اقتصادی یا انسانی به هیچ وجه از نظر اسلام روا نیست و این نوع جنگ از نظر

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر در این خصوص ر ک: (دزفولی، ۱۳۶۸؛ نوری، ۱۳۶۶).

۲. البته حضرت آیت‌الله جوادی آملی بر این باور است که همه جنگ‌هایی که در اسلام وجود دارد- حتی جهاد ابتدایی- دفاعی هستند. از نظر قرآن، روح جهاد ابتدایی نیز به دفاع از مظلومان باز می‌گردد، زیرا مستکبران مانع نفوذ تعلیم و تبلیغ اسلام به تشنه‌کامان علم و ایمان‌اند و جهاد با طاغیان به معنای طرد مانع و دفع حاجب برای رسیدن معرف ناب به محرومان است. ر ک: (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۵۸۶)

۳. شیخ محمد حسن نجفی معروف به «صاحب جواهر» صاحب کتاب ارزشمند «جواهر الکلام» است.

اسلام، نوعی ظلم و امری نامشروع تلقی می‌شود. هر چند استاد مطهری دفاع را امری مقدس می‌داند، ولی ملاک تقدسِ دفاع از نظر ایشان، دفاع از حق، حقوق انسانیت و آزادی است. (مطهری، ۱۳۷۵).

در ترور اصل بر خشونت و ارباب است؛ اما در اسلام، اصل بر دعوت بر اساس حکمت و استدلال، موعظه و جدال نیکوست و آغوش اسلام همواره برای پذیرش توبه‌کنندگان باز است؛ چنان که در جمله «هدی للناس» آمده است. اگر قابل هدایت و معالجه نباشند و در مقام اضرار و افساد و اضلال دیگران برنیایند، باید با آنان از طریق صلح و مسالمت رفتار کرد و گرنه چاره‌ای جز قمع و قتل آنها نیست (رضوانی، ۱۳۸۵: ۳۶). منطق اسلام این‌گونه است و اساساً معتقد نیست که اصل بر قتل و تهدید و گروگان‌گیری و وحشت است، بلکه آنچه به عنوان جهاد مطرح می‌کند، با این روش فاصله زیادی دارد. بر اساس تعریف چامسکی از ترور که «بازار زورگویانه برای هدف قرار دادن مردم غیرنظامی به منظور دستیابی به اهداف سیاسی و مذهبی» است، باز هم جهاد اسلامی نسبتی با ترور پیدا نمی‌کند؛ زیرا در جهاد پرهیز از تعرض به غیرنظامی‌ها بسیار مورد تأکید است. بر اساس تعریف آلن بیرو، یک رکن مهم تروریسم، تخریب خشونت‌آمیز خدمات عمومی و تجهیزات زیربنایی است؛ در حالی که در مقررات جهاد اسلامی تمام حرکت‌های خشونت‌آمیز تخریبی مانند قطع درختان و به آتش کشیدن مزارع و جنگل‌ها، آلوده کردن آب و به کار بردن سم در سرزمین دشمن نهی شده است. از نظر قرآن کریم همه این کارها «تعدی» به حساب می‌آید. مصادیق امروز به آتش کشیدن و تخریب، استفاده از بمب‌ها در اماکن عمومی است که موجب کشته شدن مردم می‌شود و بناها و محیط زیست را تخریب می‌کند. کاربرد سم امروز استفاده از سلاح‌های نامتعارف و کشتن ناجوانمردانه انسان‌ها با روش‌های مدرن از طریق اقدامات تروریستی و خارج از میدان جنگ است که از نظر اسلام، همه این کارها قویاً محکوم و مطرود است. لذا تمام موارد مذکور بیانگر این واقعیت است که جهاد اسلامی تا چه اندازه انسان‌دوستانه و مقید و ملتزم به اخلاقیات است و چقدر با ترور فاصله دارد. در نتیجه از نظر غایت و روش‌های پیشبرد اهداف، هیچ جهادی مصداق ترور و هیچ تروریسمی مصداق جهاد نیست. از این رو نسبت بین «ترور» و «جهاد» به لحاظ منطقی، نسبت «تباین» است؛ زیرا در ادبیات قرآن، ترور فعلی بسیار مذموم است و در مقابل، جهاد دارای قداست و بر محور ارزش‌های متعالی است (فیض‌اللهی، ۱۳۸۹: ۴-۱۴۳).



با بررسی مفهوم و معنای جهاد در اسلام و همچنین مطالعه و مشاهده اولویت آن بر جنگ این نتیجه حاصل می‌شود که جهاد نمی‌تواند توجیهی برای دست زدن به ترور باشد. از یک سو، جهاد از نظر اسلام، قبل از همه چیز امری دفاعی است برای دفاع از کیان و ناموس اسلام و مسلمین و مملکت اسلامی در برابر تجاوزات عملی دشمنان اسلام و از سوی دیگر، سیره پیامبر(ص) نشان می‌دهد که ایشان ابتدا از جنگ حتی دفاعی نیز منع می‌کردند تا اینکه آیات مربوط به جهاد نازل شد. سیره عملی دعوت ایشان همواره با دعوت به گفت‌وگو و صلح و سعی در دوری از جنگ همراه بود. بنابراین، اسلام دین صلح و سلام و آرامش است و بر صلح تأکید فراوانی دارد و هنگام جنگ نیز همواره بر مراعات ارزش‌های انسانی مثل جلوگیری از کشته شدن و آسیب رساندن به افراد بی‌گناه، زنان و کودکان و غیرنظامیان تأکید می‌کند. پذیرفته نیست که برخی ترورهای کور و بی‌هدف خود را که موجب کشته و زخمی شدن بی‌گناهان، مردم عادی، زنان و کودکان می‌شود با عنوان «جهاد» توجیه می‌کنند! دست زدن به ترور به عنوان جهاد به هیچ وجه قابل توجیه نیست و نمی‌توان به قتل و خون‌ریزی، زخمی کردن و ترساندن افراد بی‌گناه، زنان و کودکان با توسل به فریضه جهاد، جنبه شرعی و اسلامی بخشید (http://www.teror.victims.com/fa/index._.php?Page=definition&UID=1687).

مسئلاً کسانی که با قرآن و سنت اسلامی آشنایی ندارند، در مواجهه با فراخوانی گروه‌های نظامی اسلام‌گرا به جهاد، دچار اشتباه می‌شوند و اسلام را همانی تصور خواهند کرد که این گروه‌ها تبلیغ می‌کنند. اما واقعیت چیز دیگری است؛ بسیاری از مسلمانان جهان، همانند سایر مردم، از حملات ۱۱ سپتامبر شوکه شدند و آن را محکوم کردند. همان‌طور که در پژوهش حاضر آورده شده است، قرآن و احادیث معتبر به هیچ وجه جنگ نامحدود و کشتار بی‌گناهان را به رسمیت نمی‌شناسند. در واقع، «مسلمانانی که در غرب یا هر جای دیگر، به نام جهاد دست به ترور می‌زنند این اصطلاح را که در اصل، اصطلاح مقدسی است بدانام می‌کنند و هیچ مرجع دینی رسمی و مطرح در جهان اسلام اعمال آنها را به معنای فقهی و کلامی اصطلاح، جهاد نمی‌شمارد» (نصر، ۱۳۸۳: ۳۳۰).

ناگفته نماند اولین شخصی که جهاد را رادیکالیزه کرد و آن را جزو ارکان اصلی دین قرار داد، ابن تیمیه بود، ولی وی کشتن غیرنظامیان را تجویز نکرد. در عصر حاضر

برای اولین بار مودودی و سید قطب به مسئله جهاد پرداختند. مودودی جهاد را برای اجرای دستورهای خداوند می‌دانست. قطب نیز با «جاهلی خواندن جوامع امروزی»، جهاد را به هر دو صورت دفاعی و تهاجمی اعلام کرد. از نظر وی، مسلمانان وظیفه دارند برای استقرار حاکمیت خداوند و آزادی بشریت دست به جهاد بزنند. هم‌چنین اولین گروهی که به صورت عملی از جهاد استفاده کرد، جهاد اسلامی مصر بود. «واجب مکتوم» کتابی است که در آن رهبر این گروه، عبدالسلام فرج، به تبعیت از پیشینیان خود جهاد تهاجمی را مجاز دانست. اشغال افغانستان توسط شوروی و هجوم مسلمانان از سراسر جهان، به ویژه از کشورهای خاورمیانه برای جنگ با روس‌ها، باعث رادیکالیزه شدن بیشتر جهاد شد. شخصی که در این میان مهم‌ترین نقش را ایفا کرد عبدالله عزام بود که ایده جهاد را بیش از پیش گسترش داد. اندیشه‌های وی از طریق اسامه بن لادن در سازمان القاعده تجسم یافت. اما تنها کسی که بیشترین نقش را در رادیکالیزه کردن جهاد داشته، اسامه بن لادن است که کشتن غیرنظامیان، شهروندان عادی و حتی مسلمانان را جایز شمرده و حتی به آن عمل کرده است (بخشی شیخ احمدی، ۱۳۸۵).

با این حال، مروری بر اوضاع اجتماعی و سیاسی متفکران رادیکال، از ابن تیمیه گرفته تا اسامه بن لادن نشان می‌دهد که اهداف آنها بیشتر از آنکه مذهبی باشد، سیاسی است. ابن تیمیه زمانی اعلام جهاد کرد که مغول‌ها وارد سرزمین اسلام شده بودند. قطب زمانی کشورهای جهان را جاهلی خواند که دو قدرت شرق و غرب بر کشورهای اسلامی تسلط یافته بودند. فرج و اعضای گروهش زمانی دست به ترور زدند که از فساد داخلی و خارجی رنج می‌بردند. عبدالله عزام نیز زمانی اعلام جهاد کرد که شوروی به افغانستان حمله کرد. در واقع در پاسخ به شکست‌های متوالی در مقابل قدرت‌های استعماری اروپایی، «جامعه اسلامی همانند قرن‌های گذشته پاسخی فرهنگی به این بحران داد: «بازگشت به اسلام و اصول بنیادی آن» (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۲۱). همان‌طور که جان اسپوزیتو گفته است، اسامه بن لادن از نارضایتی‌های موجود بین مسلمانان از جمله بحران فلسطین، حضور آمریکا در خلیج فارس، حضور روسیه در چین و نیز نارضایتی‌های داخلی علیه فساد حکومت‌های منطقه برای توجیه اعمال خود استفاده می‌کند؛ اما «هنجارها و ارزش‌های اسلام را برای مشروع کردن استفاده از خشونت و جنگ و تروریسم به دعوت به قیام مسلحانه تبدیل می‌کند». در ایدئولوژی



چنین گروه‌هایی جهان به دو بخش دارالاسلام و دارالحرب تقسیم می‌شود که همدیگر را نفی می‌کنند. «کسانی که با آنها نیستند، خواه مسلمان و خواه غیرمسلمان، دشمن محسوب می‌شوند؛ آنها را باید در جنگی بدون محدودیت که هیچ تناسبی میان هدف و ابزار مورد استفاده وجود ندارد، نابود کرد» (اسپوزیتو، ۱۳۸۳: ۹۲-۸۵).

پس از حملات ۱۱ سپتامبر، واژه جهاد بیش از پیش در رسانه‌ها و محافل علمی غربی به کار رفت؛ به طوری که گاه ایدئولوژی القاعده را «جهادیسیم»^۱ می‌نامیدند (Haynes, 2004). با اینکه این ایدئولوژی هیچ پایه و اساسی در قرآن و سنت ندارد، اما استفاده گروه‌های تندرو اسلامی از جمله القاعده باعث شده است برداشت دیگران به خصوص غیرمسلمانان از این واژه برداشتی غیرواقع‌بینانه باشد. القاعده با استفاده از اندیشه‌های متفکران رادیکال پیش از خود و ارائه تفسیری دلخواه از آیه‌های قرآن سعی دارند اعمال تروریستی خود را موجه نشان دهند. همان‌طور که در طول تاریخ غرب جنگ‌هایی با عنوان جهاد صورت گرفته بدون اینکه تأیید پاپ را که جنگ‌های صلیبی را رهبری می‌کرده، همراه داشته باشد، در اسلام نیز کسانی به نام جهاد، پیکارها کرده‌اند؛ هر چند این پیکارها، مطابق شریعت اسلام و به معنای فنی کلمه، جهاد نبوده است و علما نیز بر آن صحنه نگذاشته‌اند. علاوه بر این، از آغاز پیدایش اسلام و درگیری مسلمانان با مسیحیان، «جنگ‌هایی که غرب تحت لوای جنگ صلیبی و جنگ مذهبی به راه انداخته، بسی بیش از جهادهای صورت گرفته به دست مسلمانان است» (نصر، ۱۳۸۳: ۳۱۴-۳۱۳).

۲. قاعده نفی سبیل

در فقه اسلامی قاعده‌ای با عنوان نفی سبیل وجود دارد که ناظر بر روابط بین‌المللی جامعه اسلامی است؛ به عبارت دیگر، یکی از اصول سیاست خارجی مورد تأیید اسلام که باید بر روابط خارجی و بین‌المللی کشورهای اسلامی در زمینه‌های گوناگون نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکمیت داشته باشد، اصل مهم و اساسی «نفی سبیل» یا قاعده «نفی سبیل» است. فقها از این مطلب با عنوان قاعده نفی سبیل یاد می‌کنند که از نص قرآن (نساء/ ۱۴۱) گرفته شده است: «و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا»^۲. براساس مفهوم این آیه، مؤمنان باید از برقراری روابطی که

1 . Jihadism

۲. «لن» نفی ابد می‌کند؛ یعنی هیچ‌گاه خداوند بر اهل ایمان سلطه‌ای از کافران قرار نداده است.

موجب سلطه کافران بر آنها می‌شود اجتناب کنند. برخی فقیهان از آیه فوق قاعده نفی سلطه را درک کرده‌اند. در صورت عملی شدن این اصل و قاعده فقهی، کفار و بیگانگان کوچک‌ترین راه نفوذ و تسلط سیاسی، نظامی و اقتصادی بر مسلمانان نخواهند داشت. سبیل در لغت به معنای راه و حجت و واژه «نفی» نیز در اینجا به معنای بسته شدن است. از نظر فقهی، مراد از نفی سبیل این است که خداوند متعال حکمی جعل نکرده که بر اثر آن برتری کفار بر مسلمانان ثابت شود. این حکم شامل همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی می‌شود؛ بنابراین معنای نفی سبیل کافران بر مسلمانان این است که خداوند در قوانین و شریعت اسلام هیچ‌گونه راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمانان را باز نگذاشته و هر گونه راه تسلط بر مسلمانان را بر آنها بسته است؛ به این ترتیب، کافران در هیچ زمینه‌ای شرعاً نمی‌توانند بر مسلمانان مسلط شوند (شکوری، ۱۳۷۷: ۳۲۶). در پذیرش این اصل به عنوان معیاری در روابط خارجی، اختلافی میان فقها نیست و اگر اختلافی باشد، در تشخیص مصادیق سبیل است (موسوی، ۱۳۷۲: ۹۷-۷۳).

براساس نفی سبیل که از قواعد ثانویه فقهی است، راه هرگونه نفوذ و سلطه کفار بر جوامع اسلامی در حوزه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی باید مسدود شود.^۱ از نظر سیاسی نپذیرفتن تحت‌الحمایگی، نفی ظلم و استبداد و استعمار، جایز نبودن مداخله بیگانگان در امور داخلی کشورهای اسلامی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی مورد تأکید است و از نظر نظامی، تسلط بر مقدرات و تدابیر نظامی، در ضمن عدم وابستگی اقتصادی و جلوگیری از نفوذ فرهنگی و منع استشاره و مشورت در حوزه‌های فرهنگی و نظامی در روابط خارجی مورد توجه است. بنابراین اصل نفی سبیل بیانگر جنبه ایجابی و سلبی است. جنبه سلبی آن ناظر بر نفی سلطه بیگانگان بر مقدرات و سرنوشت سیاسی و اجتماعی مسلمانان و جنبه ایجابی آن بیانگر وظیفه دینی امت اسلامی در حفظ استقلال سیاسی و از میان برداشتن زمینه‌های وابستگی است (دهشیری، ۱۳۸۰: ۶۳؛ سجادی، بی‌تا: ۱۷۶). لذا با قاطعیت می‌توان اذعان کرد که قاعده «نفی سبیل» در روابط خارجی اسلام و مسلمانان - به اصطلاح - «حق و تو» دارد. اگر یک قرارداد سیاسی و اقتصادی و مقابله نظامی و حتی فرهنگی به عنوان

۱. بر همین اساس، اصول ۱۵۲ و ۱۵۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تدوین شده‌اند. اصل ۱۵۲: «سیاست خارجی جمهوری ایران براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمجارب استوار است.» اصل ۱۵۳: «هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و سایر شئون کشور گردد، ممنوع است.»



مقدمه و زمینه تسلط کفار بر مسلمانان تلقی شود، قاعده «نفی سبیل» آن قرارداد و مقوله را باطل می‌کند (شکوری، ۱۳۷۷: ۷-۳۲۶).

بنابراین هر حکمی که پیاده شدن آن مستلزم راه یافتن تسلط (سبیل) کفار بر فرد مسلمان یا امت اسلام شود، الهی نیست و به اقتضای این قاعده نباید بدان عمل شود. برای مثال، هرگاه انجام معامله‌ای (از جمله امضای توافق‌نامه‌های نظامی که پیامد آن تأسیس پایگاه نظامی کشور دارالکفر در دارالاسلام است) با کافر یا در اختیار گرفتن منصبی از سوی وی، موجب نفوذ بیگانگان بر مسلمانان شود، انجام آن معامله و نهادن آن منصب در اختیار وی، ممنوع است، هر چند اصل این کار- بدون توجه به این استلزام- شرعاً جایز نباشد. لذا اصل نفی سلطه و حاکمیت کافران بر مسلمانان (نفی سبیل) بر تمام اصول دیگر حاکمیت دارد و رابطه میان مسلمانان و کافران نباید به گونه‌ای باشد که ذلت جامعه اسلامی از آن استشمام شود و زمینه نفوذ سیاسی و حاکمیت آنان بر کشور اسلامی فراهم آید. از این رو، قراردادهای فرهنگی، نظامی، اقتصادی، تبادل دانشجو و پزشکان و نیز همکاری در زمینه‌های فنی، صنعتی و کشاورزی با اطمینان از نبود سلطه کفار بر مسلمانان، محترم و روا هستند؛ زیرا در عصر حاضر، هیچ کشوری نمی‌تواند بدون همکاری و ارتباط با سایر کشورها به طور شایسته حیات سیاسی، صنعتی و اقتصادی خود را تداوم بخشد. ولی اگر برخی از قراردادها و همکاری‌ها، زمینه را برای استیلای فکری، فرهنگی و سیاسی کفار بر مسلمانان فراهم آورند، ارزش عملی ندارند و باید لغو شوند.^۱

۳. حق تعیین سرنوشت

انقلاب فرانسه در سال ۹۸۷۱ دستاوردی به نام ناسیونالیسم و آزادی را به دنبال داشت. که طبق آن ملل با تاریخ، فرهنگ، جغرافیا و تمدن مشترک مستحق دولت‌های ملی خاص خود هستند؛ دیگر اینکه حکومت صرفاً قراردادی اجتماعی است که حاکمان براساس آن و برای مدت موقت با در نظر گرفتن حقوق اساسی مردم بر آنها حکومت می‌کنند. در نتیجه، مبانی قدرت سیاسی پس از انقلاب فرانسه به چالش کشیده شد. به تدریج مفهوم آزادی و ناسیونالیسم در حقوق بین‌الملل به صورت مفهوم حق تعیین سرنوشت مردم در دوره پس از جنگ جهانی اول بیان شد.

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر و تفسیر موسع از ابعاد مختلف قاعده نفی سبیل رک: (علی احمدی، ۱۳۸۳؛ علیدوست، ۱۳۸۳؛ صرامی، ۱۳۸۲).

هم اکنون اصل تعیین سرنوشت به عنوان یکی از اصول پایه حقوق بین‌الملل معاصر، در ماده یک منشور و در زمره اهداف و مقاصد ملل متحد بیان شده است. منشور از حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از مبانی و پایه‌های روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز بین دولت‌ها و ملت‌ها یاد کرده است. حق تعیین سرنوشت، به خصوص از زمان تدوین میثاقین بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به عنوان حق مردم برای تعیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در چارچوب آن زندگی می‌کنند، تعریف شد. اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها که به معنای «حق ملت‌ها در انتخاب ساختار حکومتی و نهادهای حقوقی و سیاسی خود در جامعه بین‌المللی است» (Bledsoe and al, 1987:54)، از مبانی‌ترین اصول حقوق بین‌الملل است که بسیاری اصول دیگر از آن نشأت می‌گیرند (اکبری، ۱۳۹۱: ۸۴۲). بنیان این اصل همان چیزی است که در بند ۳ ماده ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است»؛ هم‌چنین در بند ۱ ماده ۱ در هر دو میثاق بین‌المللی درباره حقوق بشر که در ۶۱ دسامبر ۱۹۶۶ به تصویب مجمع عمومی ملل متحد رسیده، مقرر شده است: «همه مردم حق تعیین سرنوشت دارند. بر حسب این حق، آنها می‌توانند آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین و آزادانه توسعه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود را تعقیب کنند» (Brownlie, 1995:47). هم‌چنین اصل تعیین سرنوشت (در قالب اصلی سیاسی و نه قاعده‌ای حقوقی) در ماده ۱ (۲) منشور ملل متحد به عنوان یکی از اهداف ملل متحد گنجانده شده است. این ماده مقرر می‌دارد: «توسعه روابط دوستانه بین ملل براساس احترام به اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم و استفاده از سایر ابزارهای مناسب برای تقویت صلح جهانی...». برای اولین بار این اصل در معاهده‌ای چندجانبه گنجانده می‌شد. به این ترتیب تصویب منشور نقطه عطف مهمی در تاریخ تحول اصل حق تعیین سرنوشت به حساب می‌آید (Cassese, 1995: 50-37) گفتنی است سال ۱۹۷۰ اوج فعالیت‌های ملل متحد در راستای تثبیت جایگاه برتر اصل تعیین سرنوشت، شناسایی آن به عنوان یک قاعده حقوق بین‌الملل و یک منبع ایجاد تعهدات عام و تدقیق مفهوم، مضمون و مبانی آن بود. در این سال مجمع، «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در خصوص روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها بر اساس منشور ملل متحد» را تصویب کرد که یکی از اصول هفت‌گانه آن «اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت» مردم بود. بر این اساس «همه مردم حق دارند آزادانه



و بدون دخالت خارجی وضعیت سیاسی‌شان را تعیین و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را دنبال کنند و هر دولتی وظیفه دارد این حق را طبق مقررات منشور رعایت کند» (<http://www.unrol.org/doc.aspx?n=3dda1f104.pdf>). در عین حال اعلامیه، دولت‌ها را موظف و متعهد می‌سازد از اقدامات قهرآمیز برای محروم کردن از حق تعیین سرنوشت خودداری کنند؛ در غیر این صورت، مردم محق‌اند در مبارزه علیه چنین دولتی از حمایت بین‌الملل برخوردار شوند.

دو گزارش در چارچوب ملل متحد این برداشت را تأیید می‌کند: نخست، گزارش هکتور کراس اسپیل با عنوان «حق تعیین سرنوشت: اجرای قطعنامه‌های ملل متحد» که مربوط به اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل در مورد حق مردم مستعمرات و مردم تحت سلطه بیگانه برای تعیین سرنوشت است (UN DOC E/CN. 4/Sub. 405/2/ Rev. 1, 1980). این گزارش به مبارزه علیه استعمار در همه اشکال آن کمک کرد که در این زمینه می‌توان آن را سندی مهم دانست. دوم، گزارش اورلیو کریستسکو با عنوان «حق تعیین سرنوشت: تحول تاریخی و معاصر آن بر اساس منشور ملل متحد» که به طور گسترده‌ای تحول مفاهیم اساسی «در اصل تعیین سرنوشت» را بررسی می‌کند (E/CN. 4/Sub. 2/404/ Rev. 1, 1980). در این گزارش حق تعیین سرنوشت به این صورت تعریف شده است: «تعیین سرنوشت، حقی است بنیادین که بدون آن سایر حقوق نمی‌توانند به طور کامل محقق شوند؛ تعیین سرنوشت فقط یک اصل نیست، بلکه مهم‌ترین حق در میان حقوق بشر است و پیش‌شرطی است برای اعمال همه حقوق و آزادی‌های فردی». سند نهایی هلسینکی «کنفرانس امنیت و همکاری اروپا» نیز اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم را به این صورت تعریف کرده است: «منظور از اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم این است که «همه مردم» «همیشه» حق دارند در آزادی کامل، هر وقت و به هر نحوی که مایل باشند وضعیت سیاسی داخلی و خارجی‌شان را بدون مداخله خارجی تعیین کنند و به هر نحوی که مایل‌اند، توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را دنبال نمایند» (<http://www.hri.org/docs/Helsinki75.html>).

یکی از ابعاد حق تعیین سرنوشت، طبق رویه دولتی و قطعنامه‌های ملل متحد، این است که حق تعیین سرنوشت نه تنها متعلق به مردم مستعمرات است، بلکه در مورد مردم سرزمین‌های اشغالی نیز اعمال می‌شود. مفهوم سلطه بیگانه در بند ۱ اعلامیه

اعطای استقلال گنجانده شده است: «قرار دادن مردم تحت انقیاد، سلطه و استثمار بیگانه، نفی حقوق اساسی بشر محسوب شده است که مغایر منشور ملل متحد و مانعی در ترویج صلح و همکاری جهانی است» (UN DOC A/Res/1514(XV), 14 Dec. 1960, para. 1). ماده ۱ میثاقین نیز به طور ضمنی این مسئله را بیان می‌کند، اما اشاره مستقیم به عبارت «اشغال خارجی» یا «سلطه بیگانه» در آن نشده است. در نهایت اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ به چند وضعیت اشاره می‌کند که دربردارنده حق تعیین سرنوشت خارجی برای مردم است که یکی از آن چند وضعیت، مورد سلطه، انقیاد و استثمار بیگانه است (XXV) A/Res/2625، (Annex, 24 Oct. 1970). این اعلامیه نشان می‌دهد که وضعیت اشغال یا سلطه بیگانه می‌تواند جدا از استعمار وجود داشته باشد. این مسئله امروز مورد تأیید همه کشورها و جامعه جهانی قرار گرفته است (1 - 90: Cassese, 1995). در کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز همه اعضا معتقد بودند حق تعیین سرنوشت فقط به مردم مستعمرات تعلق نمی‌گیرد، بلکه به مردم تحت سلطه بیگانه نیز اطلاق می‌شود (part II, Vol. II, Year Book of ILC, para. 266, P. 64).

بررسی قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی نشان می‌دهد که عبارت سلطه یا انقیاد بیگانه شامل وضعیت‌هایی است که در آن «یک قدرت با توسل به زور به مردم یک سرزمین خارجی سلطه پیدا می‌کند». یعنی باید یک قدرت بیگانه مداخله نظامی انجام دهد یا در صورت وجود مخاصمه، طرف متخاصم اقدام به اشغال نظامی کند (9 - 98: Cassese, 1995). رویه ملل متحد و اعضای آن در سال‌های متعاقب تصویب اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰، نشان می‌دهد که قاطبه دولت‌ها هم‌چنان از توسعه مفهوم سلطه و غلبه بیگانه به اشکال استثمار اقتصادی و استعمار نو خودداری می‌کنند (3 - 92: Cassese, 1995). به همین علت، قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی در مورد مسائل اقتصادی، مداخله اقتصادی را نقض اصل تعیین سرنوشت نخوانده‌اند ((A/Res/197/38/1983, A/Res/3281(XXIX), 1974). «اقدام به مداخله و اشغال نظامی خارجی یا تهدید به آن» و «مداخله نظامی، تجاوز نظامی و اشغال نظامی خارجی» نقض فاحش اصل تعیین سرنوشت خوانده شده است و در عمل دولت‌ها توافق کرده‌اند واژه و مفهوم «سلطه بیگانه» به «مداخله یا توسل به زور و اشغال نظامی» محدود شود (8 - 93: Cassese, 1995).



۴. حق دفاع مشروع

پس از جنگ جهانی دوم، قدرت‌های پیروز جنگ، سازمان ملل متحد را در سال ۱۹۴۵ با هدف حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تأسیس کردند تا سازوکاری برای استقرار و تحکیم نظم و امنیت جهانی باشد و از طرف دیگر مجمعی باشد تا کشورها در آن اختلافات خود را، دور از توسل به زور و به شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند. منشور ملل متحد به ممنوعیت توسل به زور (بند ۴ ماده ۲) تصریح داشته و برای تضمین آن و مقابله با جنگ و تجاوز، دفاع مشروع (ماده ۵۱) و اقدام نظامی تحت سیستم امنیت دسته جمعی ملل متحد (ماده ۴۲) را مجاز و به رسمیت شناخته است. طبق بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد «کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با اهداف ملل متحد مابینت داشته باشد خودداری خواهند کرد». اما دو استثنا بر منع توسل به زور به مثابه یک قاعده آمره^۱ در مواد ۴۲ (سیستم امنیت جمعی)^۲ و ۵۱ (دفاع مشروع)^۳ منشور ملل متحد مورد شناسایی قرار گرفته است. طبق ماده ۴۲ منشور ملل متحد «در صورتی که شورای امنیت تشخیص دهد که اقدامات پیش‌بینی‌شده در ماده ۴۱ کافی نخواهد بود یا ثابت شده باشد که کافی نیست، می‌تواند به وسیله نیروهای هوایی، دریایی یا زمینی به اقدامی که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است مبادرت ورزد. این اقدام ممکن است مشتمل بر تظاهرات و محاصره و سایر عملیات نیروهای دریایی، هوایی یا زمینی اعضای ملل متحد باشد». طبق ماده ۵۱ منشور ملل متحد نیز «در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی انجام دهد، هیچ‌یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود (دفاع مشروع)، خواه به طور فردی و خواه دسته جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد کرد. اعضا باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود انجام می‌دهند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت طبق این منشور دارد و به موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی در هر موقع

1 . Jus Cogens

2 . Collective Security System

3 . Self-Defense



که ضروری تشخیص دهد اقدام لازم به عمل خواهد آورد، تأثیری نخواهد داشت». در خصوص تفسیر ماده ۵۱ منشور ملل متحد دو دیدگاه موسع^۱ و مضیق^۲ وجود دارد. در تفسیر مضیق از دفاع مشروع، این حق به عنوان استثنایی بر اصل عدم توسل به زور توسط کشورهاست که بر اساس منشور ملل متحد صرفاً و فقط در صورت تهاجم نظامی، قابل اعمال است؛ به این معنا که حق دفاع مشروع در مقابل اقدام خصومت‌آمیزی که تشکیل حمله نظامی را نمی‌دهد، وجود ندارد، اگرچه در مقابل چنین اقداماتی واکنش‌های غیرنظامی اعمال خواهد شد. هم‌چنین تفسیر مضیق از مفهوم دفاع مشروع، پیش‌دستی در دفاع، به صورت دفاع ابتدایی یا پیشگیرانه در مقابل تهدید به حمله‌ای را که منتهی به حمله نظامی نمی‌شود مجاز ندانسته است زیرا ماده ۵۱ تصریح دارد «دفاع مشروع فقط زمانی قابل اعمال است که حمله نظامی رخ داده باشد». کسانی که قائل به تفسیر موسع از مفهوم دفاع مشروع هستند، معتقدند که دفاع مشروع صرفاً در مقابل حمله نظامی مندرج در ماده ۵۱ منشور قابل اعمال نیست، بلکه در مقابل حمله احتمالی یا حمله‌ای که به حمله نظامی منتهی نمی‌شود، جایز خواهد بود. طرفداران این نظریه استدلال می‌کنند که تدوین دفاع مشروع در ماده ۵۱ به این دلیل نبوده است که دفاع مشروع مندرج در منشور، جایگزین دفاع مشروع در حقوق عرفی پیش از منشور شود و درج عبارت حق «ذاتی» در ماده ۵۱ نیز مبین همین امر است (1 - Bledson and Boeczek, 1987:340). برخی از کشورها بر اساس تفسیر موسع از حق دفاع مشروع، اقدامات ضد تروریستی با روش‌های زورمندانه و به شکل اقدامات تلافی‌جویانه، دفاع ابتدایی یا پیشگیرانه، مداخله یا اقدامات متقابل نظامی را با استناد به ماده ۵۱ منشور، دفاع مشروع قلمداد کرده‌اند. این کشورها اعمال تروریستی، یا خطر آن را برابر «حمله مسلحانه» مندرج در ماده ۵۱ منشور دانسته و دفاع مشروع را جایز شمرده‌اند (امین زاده، ۱۳۸۱: ۷۱).

با این حال حق دفاع مشروع در مفهوم اصلی خود به گونه‌ای واضح و روشن در ماده ۵۱ منشور ملل متحد پیش‌بینی شده است؛ بدون اینکه بتوان این استثنا بر اصل عدم توسل به زور را بر موارد خارج از محدوده ماده ۵۱ قابل تسری دانست. حتی معتقدین به تفسیر موسع از ماده ۵۱ منشور بر این باورند که مفهوم دفاع مشروع محافظت از حقوق اصلی و ضروری یک کشور در مقابل ضررهای جبران‌ناپذیر بوده و در شرایطی قابل اعمال

- 1 . Extensive
- 2 . Restrictive



است که هیچ‌گونه ابزار حمایتی دیگری در دسترس نباشد (Bowett, 1958:11). بنابراین در صورتی که دفاع از خود در قبال اعمال تروریستی مورد پذیرش باشد و عرف بین‌المللی در این خصوص شکل گرفته باشد، تنها شامل اعمالی می‌شود که یا تروریست دولتی است یا اعمال گروه‌های تروریستی، قابلیت انتساب به دولت را داشته باشد. بدیهی است روش‌های مقابله با سایر انواع تروریسم باید در قالب حقوق مسئولیت دنبال شود. علاوه بر این، در صورتی که ملل متحد و شورای امنیت اقدامات ضروری مربوط را اتخاذ کنند، دولت‌هایی که در مقام اعمال دفاع از خود برآمده‌اند باید از توسل به زور خودداری کنند. با توجه به اینکه بحث «تناسب»، «فوریت» و «هدف دفاع از خود یا دفاع مشروع» در مقوله اعمال تروریستی حساسیت‌هایی دارد که بیم سوءاستفاده سیاسی را به وجود می‌آورد، سازمان ملل متحد می‌تواند و باید نقش بسزایی در این خصوص ایفا کند. از این رو توسل به زور در حالت دفاع مشروع که منوط به وقوع تجاوز یا حمله مسلحانه طبق قطعنامه تعریف تجاوز مورخ ۱۹۷۴ مجمع عمومی است، مشمول شرایط ذیل می‌شود: ۱. ضرورت واکنش قهرآمیز باید فوری، عظیم، بدون هیچ راه‌حل دیگر و بدون فرصتی برای مذاکره باشد. ۲. استفاده از زور منحصرأ باید به منظور دفع حمله نظامی کشور متجاوز صورت گیرد. ۳. زور اعمال شده باید متناسب با دفع تجاوز باشد. ۴. استفاده از زور باید به محض اینکه تجاوز دفع شد یا شورای امنیت اقدامات لازم را کرد، خاتمه یابد. ۵. کشورهایی که مبادرت به دفاع مشروع می‌کنند باید اصول بنیادین حقوق بشردوستانه^۱ را رعایت کنند.

به این ترتیب در بحث دفاع مشروع اگر دفاع در مقابل تجاوز از حد مقرر و معین تجاوز کند، خود آن دفاع، نامشروع است و نه مشروع و قانونی، که از آن به نظریه «تجاوز از دفاع مشروع» تعبیر می‌کنند. لذا اگر عملیات دفاعی از نظر کمیت و کیفیت بیش از دفاع باشد، در این صورت مصداق تجاوز از دفاع مشروع است. در دفاع مشروع به لحاظ حقوقی و فقهی، عناصری باید موجود باشند از جمله اینکه دفاع مد نظر باید برای دفع باشد؛ لذا به محض دفع تجاوز، دیگر دفاع نیست بلکه کیفر و مجازات است. بنابراین ممکن است شخص مهاجم پس از اتمام تجاوز دستگیر و کیفر شود، اما این کیفر مجازات اوست و دیگر دفاع محسوب نمی‌شود (قادری، ۱۳۸۸: ۱۴۰). بر این اساس دفاع مذکور باید متناسب با تجاوز مد نظر باشد.

به هر حال مفهوم دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل، همانند دفاع مشروع در حقوق داخلی است که در نبود فرصت برای توسل به قانون، به قربانی تجاوز حق می‌دهد به فوریت با توسل به زور به دفاع از خود و سرکوب تجاوز بپردازد. در حقوق داخلی، دفاع مشروع استثنایی بر قاعده است، ولی در حقوق بین‌الملل به دلیل فقدان قدرتی فراملی و نیروی اجرایی مافوق دولتی، دفاع مشروع یک قاعده است که خود استثنایی بر قاعده منع توسل به زور و تحریم جنگ است (بیگدلی، ۱۳۷۷: ۳۳).

تفاوت تروریسم و مقاومت

در دنیای امروز به واسطه اینکه در مورد تعریف تروریسم، اجماع نظر وجود ندارد، اطلاق عنوان تروریسم به گروهی خاص محل مناقشه قرار می‌گیرد (جی بدی، ۱۳۷۸: ۲۴۹). به علاوه مصادیق تروریسم مناقشه‌انگیز شده است، به طوری که برخی گروه‌ها و افراد، زمانی به عنوان تروریسم و زمانی دیگر به عنوان جنبش آزادی‌خواه شناخته می‌شوند یا بالعکس. نمونه بارز آن را می‌توان در رفتار کاخ سفید در قبال «مجاهدین افغانی» دید. تا زمانی که آنها علیه ارتش سرخ شوروی می‌جنگیدند، به مثابه مبارزان راه آزادی قلمداد می‌شدند و مورد حمایت همه‌جانبه بودند؛ اما وقتی علیه منافع آمریکا اقدام کردند به عنوان گروه‌های تروریستی تحت تعقیب و مورد هدف قرار گرفتند. مثال بارز دیگر قضاوت‌های متضادی است که جوامع اسلامی و غربی در خصوص عملکرد فلسطینیان و صهیونیست‌ها در سرزمین‌های اشغالی ارائه می‌دهند (دیلمی معزی، ۱۳۸۷: ۲۰). لذا مشاهده می‌شود مهم‌ترین مشکل جامعه بین‌الملل، از منظر حقوقی، عدم اجماع بر تعریف تروریسم است. این مشکل از آنجا ناشی می‌شود که در تعاریف ارائه‌شده مرز میان تروریسم و مبارزات مردم جهان علیه حکومت‌های مستبد و نامشروع و بیرون راندن متجاوزان از سرزمین‌های اشغال‌شده مشخص نشده است. حتی در مواردی که جامعه جهانی عزم خود را بر ارائه تعریفی جامع از تروریسم و به رسمیت شناختن گونه‌هایی خاص از مقاومت مسلحانه در برابر دشمن اشغالگر اعلام کرده با مخالفت قدرت‌های جهانی روبه‌رو شده است (فیض‌اللهی، ۱۳۸۹: ۳۳).

در مطالعات حقوق بین‌الملل درباره تروریسم هیچ واژه‌ای به تعداد دفعات یا بحث‌انگیزتر از حرف‌های پروفیسور ریچارد باکستر نیست که می‌گوید: «ما حق داریم از اینکه مفهوم حقوقی تروریسم تا این حد برای ما دردسرساز بوده متأسف و ناراحت



باشیم. این واژه دقیق نبوده و مبهم است و از همه بالاتر اینکه در خدمت هیچ هدف حقوقی مؤثری نیست» (Baxter, 1974: 380 - 91). لذا جامعه بین‌الملل به سبب عدم شکل‌گیری اجماع و فهم مشترک بین‌الذنهانی، هنوز نتوانسته است بر سر تعریفی جامع و مانع و مورد قبول همگان به توافق برسد، چون تعریف هر بازیگری از این مفهوم برگرفته از منافع و امنیت ملی آن بازیگر است. از این رو تعریف تروریسم مملو از اختلافات و شائبه‌های سیاسی است و بی‌علت نیست «آن کس که از نظر یک شخص، تروریست محسوب می‌شود از نظر دیگری یک مبارز راه آزادی است» (Chinlund, 2003).

شاید یکی از دلایلی که تاکنون هیچ گروهی خود را تروریست نخوانده این است که تروریسم بیش و پیش از آنکه یک اتهام^۱ باشد، برجسبی^۲ سیاسی برای تخریب و تخطئه مخالف است. جان مورفی معتقد است: «بی‌آنکه خواسته باشیم فواید مهم همکاری‌های منطقه‌ای را انکار کنیم، ناگزیریم به این نکته اذعان کنیم که برخی دولت‌ها به راحتی به هر بهانه‌ای به اعمال مخالفین خود برجسب «تروریستی» می‌زنند» (Murphy, 1989: 13). متأسفانه امروز برخی مقامات دولتی سعی دارند برجسب تروریسم را به همه مخالفان خود بچسبانند؛ لذا بهره‌گیری نادرست از برجسب «تروریست» بسیار رایج شده است. برای مثال، گلوریا آیورو،^۳ رئیس‌جمهور فیلیپین، اعلام کرد با افرادی که به طور غیرقانونی در استان‌های شرقی فیلیپین درختان را قطع می‌کنند به مثابه تروریست برخورد خواهد کرد. رادپیگ،^۴ وزیر آموزش ایالات متحده، در فوریه ۲۰۰۴ اعلام کرد که کانون ملی آموزش به مثابه سازمانی تروریستی رفتار و در برابر قوانین بهبوددهنده وضعیت مدارس مقاومت کرده است. هم‌چنین قانون پیشگیری از تروریسم در هند بیان می‌دارد: «هر اقدام به قصد تهدید وحدت، یکپارچگی، امنیت یا حاکمیت هند، اقدامی تروریستی است»؛ به این ترتیب تمام احزاب اپوزیسیون در زمره تروریست‌ها خواهند بود. در هر حال، خاصیت اپوزیسیون در مخالفت آن با اقدامات دولت حاکم است.

تحلیل‌های معاصر، به ویژه ادبیات غربی، «دفاع استشهادی/انتحاری» را در قالب

- 1 . Denunciation
- 2 . Label
- 3 . Gloria Ayoro
- 4 . Rod Paige

«تروریسم انتحاری» قرار داده‌اند. منظور از «تروریسم انتحاری» عبارت است از «اقدام به کشتن دیگران هم‌زمان با قتل خویشتن» (www.feirahi.com). البته عملیات‌های استشهادی همانند سایر عملیات انتحاری، اهداف منطقی-راهبردی دارند و در شرایطی شکل می‌گیرند که تنها راه ممکن برای الزام دولت‌ها به منظور تغییر سیاست‌ها تصور شوند؛ با این تفاوت اساسی که منطق راهبردی عملیات استشهادی «مطلقاً ویژگی دفاعی» دارد و بدین سان، تابع دیدگاه عمومی اسلام در باب جهاد و جهاد دفاعی است. اما این سؤال همواره مطرح بوده که آیا جایز است کسی با علم یا ظن غالب بر کشته شدن خود، به دفاع از نفس و حیثیت خود یا کیان اسلام و جامعه اسلامی برخیزد؟ در یکی از استفتائات از آیت‌الله فاضل لنکرانی سؤال شده است: «آیا جایز است برای کشتن دیگران دست به انتحار بزنیم؛ مثل عملیات‌های انتحاری ملت فلسطین؟» ایشان در پاسخ نوشته‌اند: «مسئله فلسطین مسئله دفاع است و دفاع از خود و حریم و ناموس و کیان اسلام به هر نحوی که باشد، جایز است.» ایشان در جای دیگر توضیح بیشتری دارند. در جلد دوم جامع المسائل می‌نویسند: «اگر انسان احتمال دهد یا بداند که دفاع او از جان خود یا بستگان خود موجب کشته شدن خودش خواهد شد، باز هم دفاع جایز، بلکه واجب است؛ ولی نسبت به مال، اگر می‌داند که دفاع او از مال منجر به کشته شدن خودش می‌شود، دفاع واجب نیست، بلکه احوط ترک است» (لنکرانی، ۱۳۸۰: ۸۹). در ذیل به تفصیل استفتایی دیگر و پاسخ آیت‌الله فاضل لنکرانی بیان می‌شود: سؤال ۲۹۴: مدتی قبل یک فلسطینی در پاساژی اسرائیلی با انفجار خود دست به انتحار زد. آیا طبق قوانین جهاد در اسلام، جایز است فردی دانسته زنان و کودکان را بکشد؟ جواب ۲۹۴: «اگر دزدی به حریم خانه کسی تجاوز کرد، با او مقابله می‌کنند، اگر چه با زن و بچه خود آمده باشد. اما در مورد سؤال شما، باید توجه داشته باشیم که این اشغالگران صهیونیست هستند که کودکان فلسطین را در آغوش مادران‌شان شهید می‌کنند و خانه آنها را بر سرشان خراب می‌کنند... اما از نظر اسلامی، لازم است مجاهدین فلسطین با نظامیان اسرائیلی و با غیرنظامیانی که پشتیبانی و حمایت از صهیونیست‌ها می‌کنند، مبارزه و جهاد کنند.»^۲

1 . Suicide Terrorism

۲. به نظر می‌رسد در موضوع فلسطین و سرزمین‌های اشغالی، تفاوت آنچنانی میان نظامیان صهیونیست و شهروندان غیرنظامی صهیونیست وجود ندارد (هر چند رژیم صهیونیستی به عنوان ملت مسلح شناخته شده و بر اساس قانون، در زمان بحران و جنگ، تمام شهروندان صهیونیستی با مشخص شدن پیشاپیش جایگاه سازمانی خود، یونیفورم نظامی خواهند پوشید) و همه آنها به نوعی اشغالگرند و متجاوز و صد البته شریک جرم صهیونیست‌ها.



رابرت پاپ^۱ در مقاله‌ای با عنوان «منطق راهبردی تروریسم انتحاری» (Pape, 2003:343 - 361) تلاش کرده است ضمن اشاره به ادبیات موجود درباره تبیین‌های علی، نظریه‌ای درباره منطق راهبردی حاکم بر عملیات انتحاری رو به رشد در سطح جهانی در دو دهه اخیر ارائه کند. به نظر پاپ، عملیات‌های انتحاری نوین اغلب در پنج مورد مهم، وجه مشترک دارند. وی این موارد را با عنوان «وجوه پنج‌گانه» تنظیم کرده است: (Pape, 2003:334).

۱. عملیات انتحاری اقدامی «راهبردی» است. بیشتر مهاجمان انتحاری افرادی جزم‌گرا و از لحاظ روانی، گوشه‌نشین و پرخاشگر نیستند، بلکه بیشتر به گروه‌های سازمان‌یافته‌ای تعلق دارند که در جست‌وجوی هدف سیاسی ویژه‌ای هستند. این گروه‌ها عملیات انتحاری را برای همین اهداف مشخص برپا می‌کنند و آن‌گاه که تمام یا بخشی از این هدف‌ها تحقق پیدا کردند، مهاجمان انتحاری نیز متوقف می‌شوند.

۲. منطق راهبردی عملیات انتحاری ناظر به «اهداف سرزمینی» است؛ به ویژه چنان طراحی می‌شود که دموکراسی‌های نوین را وادار به اعطای نوعی خودمختاری یا امتیازات و خواست‌های ملی کند.

۳. طی بیست سال گذشته، تروریست‌های انتحاری چنین اندیشیده‌اند که این نوع عملیات تنها راه ممکن و مؤثر است. بدین‌سان تأثیر عملیات انتحاری در تحصیل مقاصد سیاسی، آنان را به تعقیب عملیات‌های بلندپروازانه تشویق کرده است.

۴. هرچند تعدیل عملیات تروریستی باعث تعدیل در امتیازات شده است، اما به طور کلی، تنبیه غیرنظامیان به سطوح پایین تا متوسط تهدیدهای تروریستی تعلق دارد. تروریسم انتحاری از اهداف غیرنظامی / مدنی برای تهدید دیوار امنیتی و افزایش هزینه امنیتی دولت‌های نوین استفاده می‌کند.

۵. در نهایت، مهم‌ترین راه امیدبخش برای مقابله با عملیات انتحاری، کاهش اطمینان تروریست‌ها برای انجام این حملات در جوامع هدف است؛ نه اقدام نظامی به تنهایی قادر به کنترل عملیات انتحاری است و نه اعطای امتیاز، بلکه مهار این نوع عملیات نیازمند تدابیر دفاع مرزی و ابزارهای امنیتی درون سرزمین خاص است.

اشاره به نکات پنج‌گانه یادشده، بسیار حایز اهمیت است؛ زیرا جوامع شیعی نیز به دلایل جغرافیایی - سیاسی در معرض این نوع حملات انتحاری قرار دارند. حوادث تروریستی علیه شیعیان در محرم ۱۳۸۲ در عراق و نیز فعالیت‌های تروریستی گسترده

1 . Robert A. Pape

«سازمان مجاهدین خلق» علیه شهروندان ایرانی در ۳ دهه گذشته از جمله نمونه‌های مهم این نوع عملیات انتحاری در جوامع شیعه محسوب می‌شوند. دیگر اینکه منابع مذهبی شیعه تفاوت‌های بنیادی میان عملیات انتحاری و استشهادی قائل شده و ضمن تحریم ترور و عملیات انتحاری، بحث و تفسیر خاصی از ماهیت و حدود عملیات استشهادی ارائه کرده‌اند (فیرحی، ۱۳۸۳).

رابرت پاپ در ادامه می‌نویسد: «تحت شرایط خاصی، عملیات انتحاری اقدامی عقلانی است و این عملیات‌ها امری احمقانه و احساسی نیست، بلکه راهبرد عقلانی است که توسط انتحارکنندگان پیگیری می‌شود.» شهردار لندن در پاسخ به اظهارات تونی بلر درباره اینکه هرکس که از عملیات انتحاری حمایت می‌کند باید انگلیس را ترک کند، گفته بود: «اگر شرایطی که در فلسطین حاکم است، در انگلیس نیز وجود داشت، ده‌ها برابر عملیات‌های انتحاری که در فلسطین رخ می‌دهد، در لندن اتفاق می‌افتاد» (فیض‌اللهی، ۱۳۸۹: ۱۸۶).

رویه دولت‌ها و عملکرد سازمان ملل طی نیم قرن اخیر، حکایت از تبدیل «حق سرنوشت» به مفهوم حقوقی پذیرفته شده دارد (Shaw, 1986: 158 - 160). به نظر برخی صاحب‌نظران، حق تعیین سرنوشت امروز به جایگاه یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل ارتقا یافته است و تخطی از آن مطلقاً جایز نیست (کاسسه، ۱۳۷۰: ۲۵۶). از سوی دیگر، جامعه بین‌المللی حق ملت‌های تحت سلطه استعمار یا اشغال خارجی یا رژیم‌های نژادپرست را برای استفاده از هر وسیله ممکن از جمله توسل به زور برای کسب حق تعیین سرنوشت به رسمیت شناخته است. قطعنامه شماره ۳۱۳۴ (۳۰ نوامبر ۱۹۷۶) مجمع عمومی به صراحت مجوز استفاده از زور را به نهضت‌های رهایی‌بخش یعنی سازمان‌ها و گروه‌هایی داده است که به نام و به نمایندگی از ملت‌های تحت سلطه برای کسب حق تعیین سرنوشت مبارزه می‌کنند. در این قطعنامه تصریح شده است: «این قطعنامه تأکیدی بر شناسایی مشروعیت مبارزه ملت‌های تحت سلطه استعمارگران و بیگانگان است که برای کسب خودمختاری و رسیدن به استقلال، با تمام وسایل در دسترس از جمله مبارزه مسلحانه اقدام کنند.» این موضوع پیش از این نیز بارها مورد تأیید جامعه بین‌المللی قرار گرفته بود؛ از جمله می‌توان به «اعلامیه ختم استعمار» (قطعنامه شماره ۱۵۱۴ مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰)، «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل درباره روابط دوستانه و همکاری بین ملت‌ها طبق منشور ملل متحد»



قطعه‌نامه شماره ۲۶۲۵ مصوب ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰) و «قطعه‌نامه تعریف تجاوز» (۱۴ دسامبر ۱۹۷۴) اشاره کرد که مستقیم یا غیرمستقیم حق ملت‌های محروم‌شده از حق تعیین سرنوشت را برای توسل به زور به رسمیت شناخته‌اند. شاید به همین علت برخی نویسندگان غربی حق تعیین سرنوشت را محرک عمده تروریسم بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم دانسته‌اند (Chaliland, 1987: 78). قطعه‌نامه ۳۴/۱۴۵ بر حق بلامنازع تعیین سرنوشت و استقلال همه ملت‌های تحت سلطه دولت‌های استعماری و نژادپرست و سایر گونه‌های سلطه خارجی تأکید می‌ورزد و از مشروعیت مبارزه و درگیری به ویژه مبارزه جنبش‌های آزادی‌بخش ملی که با اصول و اهداف منشور سازمان ملل متحد و قطعه‌نامه‌های آن تطابق دارد، حمایت می‌کند (عبدالله خانی، ۱۳۸۶: ۱۰۱).

در این راستا یکی از نگرانی‌های کشورهای جهان سوم همواره این بوده است که مبدا مقابله و مبارزه با تروریسم موجب تحدید فعالیت‌ها و اقدامات نهضت‌های آزادی‌بخش شود. که البته می‌تواند اتهامی کاملاً ناروا و بی‌مورد تلقی شود (قادری، ۱۳۸۸: ۸۹). زیربنای مشروعیت مبارزات آزادی‌بخش، تلاش برای کسب حق تعیین سرنوشت است که علاوه بر منشور ملل متحد (ماده ۲(۱) و میثاقین بین‌المللی حقوق بشر (میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)، در قطعه‌نامه‌ها و اعلامیه‌های متعدد سازمان ملل - برای مثال اعلامیه ختم استعمار (قطعه‌نامه ۵۱۴ مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰)، قطعه‌نامه تعریف تجاوز (XXIX) ۳۳۱۴ (۱۴ دسامبر ۱۹۷۴)، اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل درباره روابط دوستانه و همکاری بین ملت‌ها طبق منشور ملل متحد قطعه‌نامه (XXV) ۲۶۲۵ (۲۴ اکتبر ۱۹۷۰) - مورد تأکید قرار گرفته است.

به این ترتیب یکی از محورهای اختلاف جهان اسلام با غرب در مورد نظام حقوقی مبارزه با تروریسم، لزوم تفکیک ترور از حقوق ملت‌ها در زمینه اقدامات آزادی‌بخش است. بسیاری از محققان بر این باورند که پدیده تروریسم بین‌الملل ناشی از سرکوب نهضت‌های مشروع و آزادی‌بخش است (Miller, 1980: 1). شاهد مثال این دسته از محققان، نهضت‌های آزادی‌بخش و ضد استعماری دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی (برابر دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ هـ ش) است که در پی اعتراض عمومی مردم ظهور کردند (Laqueur, 1987:22 - 3).

عضو جنبش عدم تعهد، موسوم به نم (NAM)، نظر به مشروعیت هدف سازمان‌های آزادی‌بخش در تحصیل استقلال و حق تعیین سرنوشت، تمامی اقدامات این جنبش‌ها در دستیابی به هدف را مشروع می‌داند. به علت عدم رغبت برخی کشورها به تفکیک تلاش ملت‌ها برای حق تعیین سرنوشت از تروریسم در اسناد بین‌المللی، در برخی موارد ملت‌هایی که علیه حکومت‌های اشغالگر یا سلطه بیگانه یا استعماری تلاش می‌کنند، در اقدامات رهایی‌بخش خود به علت شائبه تروریستی بودن مورد حمایت قرار نمی‌گیرند. کمیته‌های ویژه سازمان ملل متحد در خصوص تروریسم ضمن محکوم کردن اقدامات تروریستی، فعالیت‌هایی را که در جهت اجرای حق تعیین سرنوشت انجام می‌شوند از اعمال تروریستی متمایز دانسته‌اند. این حق به ملت‌هایی که زیر یوغ رژیم‌های استعماری و نژادپرست و سایر اشکال سلطه بیگانه قرار دارند اجازه می‌دهد بر اساس اهداف و اصول منشور ملل متحد و قطعنامه‌های مصوب سازمان ملل به مبارزه بپردازند (G. A. Res 3130 (1973), A/44/29(1989)). با این حال هنوز هم اقدام جدی و مؤثری از سوی سازمان ملل متحد برای تفکیک و تمایز تروریسم از تلاش برای اجرای حق تعیین سرنوشت نشده است.

بنابراین حقوق بین‌الملل میان تروریسم و مقاومت تفاوت قائل است. حقوق بین‌الملل به همان اندازه که به جنایتکار شمردن افراد و دولت‌های تروریست گرایش دارد، به قانونی شمردن مقاومت ملی در دو وضعیت «تعیین سرنوشت» و «مقاومت در برابر اشغالگری» متمایل است. در واقع منشور سازمان ملل وضعیت اول از مقاومت (تعیین سرنوشت) را قانونی دانسته و بر تلاش برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت، بدون هیچ مانع و عذری تأکید کرده است. از سوی دیگر، مجمع عمومی سازمان ملل از دهه ۱۹۶۰ بر این حق تأکید و تمام دولت‌ها را به احترام به این حق دعوت کرده و از تعرض و نقض آن بازداشته است.

با این حال مشکل تفکیک میان مقاومت و تروریسم پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ بار دیگر نمایان شد و به بروز اختلاف و شکاف میان دولت‌های عربی که از عملیات مقاومت در راه حق تعیین سرنوشت حمایت می‌کنند و دولت‌های غربی انجامید که این اقدامات را تروریستی و مخالف ماده دوم منشور ملل متحد می‌دانند. بروز این مشکل، به علت فقدان تعریف مشخص و روشنی از تروریسم و داوری‌های دوگانه است؛ به گونه‌ای که اعمالی که در نظر برخی دولت‌ها یا گروه‌ها تروریستی



شمرده می‌شود، از نظر برخی دیگر اقدامات مشروع و مبارزه در راه کسب استقلال و آزادی تلقی می‌گردد. از سوی دیگر، حملات برخی جنبش‌ها به شهروندان غیرنظامی و افراد بی‌گناه باعث شده است برخی دولت‌ها اقدامات تروریستی را با عملیات مقاومت که از نظر حقوق و قوانین بین‌المللی و مصوبات سازمان ملل متحد مشروع شناخته شده‌اند، خلط کنند (عبدالله و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۵۸). منافع و اهداف مختلف سیاسی در تعیین و رتبه‌بندی اعمال تروریستی نقش دارند؛ از این رو، ممکن است اقدامی که از سوی یک طرف تروریستی محسوب می‌شود، در نظر طرف دیگر مقاومت مشروع باشد. برای مثال، جنگ مقاومت، جنگی تدافعی است که برای دفاع از خاک وطن و استقلال و با هدف بازپس‌گیری حق و نه تملک دارایی‌های دیگران صورت می‌گیرد. دفاع از خود علیه تجاوز یا اشغالگری بیگانه را نمی‌توان تروریسم تلقی کرد، بلکه این کار حق مشروعی است که منشور سازمان ملل نیز آن را تأیید کرده است. بر این اساس مقاومت، کنشی اجتماعی-سیاسی برای به بار نشاندن گفتمانی است که به حاشیه رفته و به عبارتی، کشاندن گفتمان مغلوب به متن است. اصطلاحات کنونی مقاومت مرتبط با اقلیت‌های قومی، ملی یا مذهبی است که احساس می‌کنند صداهایشان شنیده نمی‌شود. بدتر از آن، آنها سرکوب شده‌اند، به حاشیه رانده و تحقیر شده‌اند. این مردم به تعبیر فرانتز فانون «دوزخیان (نفرین‌شدگان) روی زمین‌اند» (Fanon, 1963:117). نهضت‌های آزادی‌بخش در پی احیای هویتی هستند که برائثر کنش‌های سیاسی استحاله یافته است.

به هر ترتیب مقاومت در برابر اشغالگری حق مشروع و قانونی و مربوط به دفاع از خود و حفظ حاکمیت هر دولتی است که مورد تجاوز بیگانه قرار گیرد. با این حال، چه در عصر استعمار چه در روزگار کنونی، کسانی هستند که حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را نادیده می‌گیرند و به بهانه‌های گوناگون در راستای سلب این حق و سرکوبی خواست ملت‌ها تلاش می‌کنند با آنکه می‌دانند قطعنامه‌های بین‌المللی بی‌هیچ ابهامی پیوسته بر حق مقاومت و استقلال و تعیین سرنوشت برای همه ملت‌ها تأکید کرده و «انکار حق مشروع ملت‌ها در تعیین سرنوشت و کسب استقلال را عملی تروریستی شمرده‌اند». قوانین بین‌المللی به صورتی واضح و روشن به ملت‌هایی که تحت سلطه بیگانه قرار دارند، حق می‌دهد که برای دستیابی به آزادی و استقلال و برپایی دولت دارای حاکمیت، به مبارزه مسلحانه متوسل شوند (عبدالله و دیگران، ۱۳۸۶: ۲-۴۵۱).

تفکیک میان مقاومت و تروریسم هنگامی پیچیده و دشوارتر می‌شود که افراد غیرنظامی و بی‌گناه قربانی شوند. معمولاً جنبش‌های مقاومت هنگامی که همه راه‌های مسالمت‌آمیز را بپیمایند و از آن سودی نبرند، خود را ناگزیر از تعرض به شهروندان غیرنظامی می‌بینند و این بهانه‌ای به دست دیگران می‌دهد تا این جنبش‌ها را در ردیف گروه‌های تروریستی قرار دهند. هرگونه تعرض به افراد بی‌گناه در تناقض با مفاد اعلامیه حقوق بشر مصوب سال ۱۹۴۸ و هم‌چنین ماده دوم منشور ملل متحد است که به کارگیری زور ضد یک دولت یا سرزمین آن را ناقض حقوق بین‌المللی می‌داند؛ بنابراین باید دانست که در چنین حالتی چگونه می‌توان میان تروریسم و مقاومت تفکیک قائل شد. این تفکیک از خلال تفاوت‌های زیر روشن می‌شود:

۱. جنبش مقاومت دارای اهداف مشروع و حق عادلانه است و جز برای دفاع از سرزمین خویش و آزادسازی آن به خشونت دست نمی‌یازد، در حالی که هدف تروریسم و تروریست‌ها کشتن شهروندان غیرنظامی و مرعوب ساختن مردم است.
۲. طبیعت اوضاع و واقعیت‌های عملی و خطرآمیز بودن آن (اشغال یا تجاوز نظامی) می‌تواند عملیات مقاومت و اعمال مقاومت‌کنندگان را توجیه کند. گفتنی است پس از تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان در سال ۱۹۹۶، به موجب «تفاهم غیررسمی آوریل» میان طرفین، لبنان به تنهایی مشروعیت مبارزه مسلحانه و دو طرف مشروعیت دفاع از خود را پذیرفتند. هم‌چنین میان حالت اشغال و رویارویی نظامی تفاوت‌هایی است. در حالت اول، ملت‌ها در داخل اراضی اشغالی رویاروی نیروهای مسلح اشغالگر قرار دارند و مشروعیت قیام ملت‌هایی که سرزمین آنها به اشغال بیگانه درآمده، مستند به اصل نامشروع بودن اشغال جنگی بر حسب مقررات حقوق بین‌المللی است.
۳. کشتار غیرنظامیان یا آسیب رساندن به آنها از دیدگاه تروریست‌ها، مرحله و وسیله‌ای اساسی برای ابلاغ پیام‌شان و ابزار برای دستیابی به اهداف سیاسی است، در حالی که جنبش‌های مقاومت به عنوان آخرین چاره و دستاویز به چنین شیوه‌ای توسل می‌جویند. آیا این به معنای آن است که هدف، وسیله را توجیه می‌کند؟ از نظر اصولی و برای آنکه بتوان مقاومت را مشروع دانست، ضرورت دارد که از هرگونه عملی اجتناب شود که به قتل غیرنظامیان یا آسیب رساندن به آنها می‌انجامد و جنبش مقاومت باید مرز مشروعیت و حقوق بین‌المللی را رعایت کند و بر آن متکی باشد (عبدالله و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۶۲). از این رو تروریسم با هر برداشت و ادراکی دارای سه



مشخصه اصلی است که آن را از نهضت‌های آزادی‌بخش متفاوت و متمایز می‌سازد: اول، هدف تروریسم صرفاً وحشت‌پراکنی و ایجاد رعب و وحشت است. دوم، هدف تروریسم تأثیر گذاشتن بر ذهن مخاطبینی فراتر از فرد یا افراد قربانی اولیه (یا بلاواسطه) است. سوم، شیوه مبارزاتی سازمان‌های تروریستی بدون توجه به حقوق مخاصمات مسلحانه و کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو و دو پروتکل مربوط است؛ حال آنکه نهضت‌های آزادی‌بخش موظف به اجرای آنها هستند (قادری کنگاوری، ۱۳۹۰: ۸۹).

شایان ذکر است از جمله قواعدی که در فقه امامیه و فقه اهل سنت به آن استناد می‌شود، «قاعده ضرورت» است. ادله اعتبار این قاعده از طریق قرآن، سنت، اجماع و عقل ثابت می‌شود. برای مثال در قرآن کریم (بقره/ ۱۷۳) آمده است: «انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه» (خداوند تنها (گوشت) مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا هنگام ذبح بر آن گفته می‌شود حرام کرده است؛ ولی آن کس که مجبور شود در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست). خدای متعال در عین اینکه این خوردنی‌ها را حرام می‌کند، اما استفاده از آنها را برای کسی که مضطر است، جایز می‌شمارد. عقل هم در صورت دوران امر بین دو محذور که یکی از جهت قبح و مفسده کمتر از دیگری باشد، حکم می‌کند که انسان عملی را انجام دهد که نسبت به دیگری مفسده کمتری دارد. مانند همین حکم قرآنی که خوردن مردار و خون را به علت زیان‌هایش تحریم کرده است اما زیان مرگ یک انسان از خوردن اینها بیشتر است و لذا خداوند استفاده از آن را در این شرایط مجاز دانسته است. قاعده اضطرار محدوده گسترده‌ای دارد که یکی از موارد آن در جنگ است. برای مثال در کتب فقهی آمده است که «کشتن کودکان، دیوانگان و زنان دشمن جایز نیست اگرچه با آنها همراهی کنند، مگر در صورت اضطرار». این یک قاعده فقهی است که اگر دشمنان اسرای مسلمان یا غیرنظامیان خودشان را سپر قرار دهند که به اصطلاح به این کار «ترس» گفته می‌شود، در صورتی که هیچ راه چاره‌ای نباشد و پیروزی مشروط به از بین رفتن آنها باشد، می‌توان آنها را از بین برد (شکوری، ۱۳۶۱: ۴۵۲).

بر اساس این مبنا به رغم اینکه ضرر زدن به جان به هر طریق ممکن از دیدگاه اسلام حرام است، اما اگر ضرورت مهم‌تری پیش آید، در این صورت فدا کردن جان

به طریق ممکن جایز می‌شود. لذا یک فرد می‌تواند جان خود را برای امر مهم‌تر فدا کند و این نه تنها انتحار محسوب نمی‌شود، بلکه فداکاری عقلایی است و راه دیگری هم غیر از این کار وجود ندارد. در اینجا هم شرع از باب اضطرار این عمل را می‌پذیرد (فیض‌اللهی، ۱۳۸۹: ۲۰۹) و این مهم در ذیل ادله و موارد دفاع مشروع قرار می‌گیرد. البته واضح است که این عملیات تا زمان ضرورت جایز است و گرنه در حالت طبیعی چنین اقداماتی جایز نیست؛ یعنی در هر مکان و زمانی نمی‌توان از چنین عملیات‌ها و بمب‌گذاری‌ها استفاده کرد و تنها در محدوده خاص ضرورت، معنا و مشروعیت پیدا می‌کند و تجاوز از آن جایز نیست و اصولاً در حالت طبیعی نمی‌توان از آن الگو گرفت. البته این اصل اسلامی که از آن به قاعده ضرورت یاد می‌شود، با این اصل ماکیاولیستی که هدف، وسیله را توجیه می‌کند، تفاوت ماهوی دارد. بر مبنای آموزه‌های ماکیاولیسم، برای رسیدن به اهداف، از هر راه و وسیله و ابزار ممکن (به عنوان قاعده و نه استثنا) می‌توان استفاده کرد؛ اما در اسلام برای رسیدن به اهداف، فقط از راه‌های مشروع و معقول می‌توان استفاده کرد و به هیچ وجه استفاده از راه‌های نامشروع جایز نیست تنها در حالت ضرورت (به عنوان یک استثنا و نه قاعده‌ای کلی) که همان حالت ناگزیری و ناچاری و درماندگی است، به حکم عقل و شرع، دایره وسایل مشروع وسیع‌تر می‌شوند. روشن است که محدوده قاعده ضرورت بسیار ضیق و محدود است و فقط در محدوده زمان و مکان و موقعیتی است که هیچ راه‌حلی جز انتخاب وسیله ضروری، امکان نداشته باشد؛ به خلاف اصل ماکیاولیستی مذکور، که در همه زمان‌ها و مکان‌ها و موقعیت‌ها مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد (طارمی، ۱۳۸۷: ۱۲).

امروز این مسئله کاملاً بدیهی است که نهضت‌های رهایی‌بخش به هیچ وجه نمی‌توانند با توسل به اعمال تروریستی به اهداف‌شان نزدیک شوند و جامعه بین‌المللی نیز این مسئله را تأیید کرده است. به عبارت دیگر شناسایی مبارزات آزادی‌بخش به هیچ عنوان به مفهوم مجاز دانستن تروریسم نیست و اساساً تروریسم و نهضت آزادی‌بخش دو مفهوم کاملاً جدا و متمایز از هم هستند؛ لذا هرگز نباید تروریسم و نهضت‌های آزادی‌بخش را در یک قالب و مبحث مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. مقابله با تروریسم به هیچ وجه موجب کنار گذاشتن اصل توسل به زور توسط نهضت‌های آزادی‌بخش نخواهد شد؛ زیرا در حقوق بین‌الملل این حق و مجوز به چنین نهضت‌هایی داده شده



است که می‌توانند برای دستیابی به اهداف‌شان به زور متوسل شوند. البته این به معنی مشروعیت توسل به اقدامات تروریستی برای رسیدن به این حق نیست، زیرا برای نیل به هدف، هر چند مقدس و والا، نمی‌توان به وسایل و شیوه‌های غیرانسانی و غیرقانونی- آن هم به صورت یک اصل و قاعده کلی- که مطابق معیارهای دینی و بین‌المللی ممنوع است، توسل جست. به عبارت دقیق‌تر یک آرمان هر اندازه هم که مشروع باشد، هرگز نمی‌تواند و نباید توسل به اقدامات تروریستی را توجیه کند. بنابراین دو عنصر و مؤلفه کلیدی وجود دارد که باعث تفکیک و تمایز نهضت‌های آزادی‌بخش و سازمان‌های تروریستی می‌شود: نخست، هدف مبارزه (ضد اشغالگری، ضد آپارتاید، ضد استعمار)؛ دوم، شیوه مبارزاتی و وسیله رسیدن به هدف (قادری کنگاوری، ۱۳۹۰ ب: ۴-۴۸۳).

حقوق و تکالیف نهضت‌های آزادی‌بخش

یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌های کشورهای جهان سوم در سال ۱۹۷۷ این بود که در پروتکل شماره یک ضمیمه کنوانسیون چهارگانه ژنو (۱۹۴۹) این حق برای نهضت‌های آزادی‌بخش به رسمیت شناخته شد که برای دستیابی به اهداف‌شان به زور متوسل شوند که البته این حق مشروط به رعایت حقوق بشردوستانه یا حقوق درگیری‌های مسلحانه است؛ بنابراین نهضت‌های آزادی‌بخش رسماً به عنوان طرف مشروع منازعه بین‌المللی شناخته شدند. مطابق بند ۴ ماده ۱ پروتکل شماره یک (مربوط به حمایت از قربانیان منازعات مسلحانه بین‌المللی) الحاق به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ (معاهدات مربوط به محافظت از قربانیان مخاصمات مسلحانه بین‌المللی)، «منازعات مسلحانه‌ای که در آن ملت‌ها به منظور کسب حق تعیین سرنوشت، علیه سلطه استعمار، اشغال خارجی یا رژیم‌های نژادپرست مبارزه می‌کنند...» به عنوان منازعه بین‌المللی محسوب می‌شوند. بر این اساس نهضت‌های آزادی‌بخش موظف‌اند همانند دولت‌ها، تمام مقررات حقوق بشردوستانه مندرج در کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل شماره ۲ الحاقی را رعایت کنند (بند ۳ ماده ۹۶ پروتکل شماره یک الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ۱۹۴۹ ژنو) و اقدامات نظامی خود را در چارچوب موازین مربوط، از جمله خودداری از حمله عمدی به افراد غیرنظامی و رعایت اصل تفکیک بین اهداف نظامی و غیرنظامی انجام دهند. در حالی که حملات و اقدامات

تروریستی اساساً به صورت کور و غیرتمایز از حیث اهداف مورد حمله یا وسایل جنگی مورد استفاده، علیه افراد بی‌گناه و اهداف غیرنظامی و معمولاً در زمان صلح صورت می‌گیرد.

حقوق بین‌الملل برای نهضت‌های آزادی‌بخش حقوقی مثل «اصل مشروعیت توسل به زور، اصل مشروعیت کمک‌های نظامی به نهضت‌های آزادی‌بخش، عدم جواز استناد به دفاع مشروع دولت‌ها در مقابل نهضت‌های آزادی‌بخش» را به رسمیت شناخته، تکالیفی را نیز به عنوان تابعین حقوق بین‌الملل بر دوش آنها گذاشته است. اساساً طبق حقوق درگیری‌های مسلحانه، حق طرف‌های متخاصم برای انتخاب وسایل ضربه زدن به دشمن نامحدود و مطلق نیست. دیگر اینکه استفاده از وسایل و سلاح‌هایی که موجب درد و رنج بیهوده می‌شود، ممنوع است. از این دو اصل که در معاهدات ژنو از جمله ماده ۳۵ پروتکل شماره یک الحاقی نیز تکرار شده، سه اصل اساسی قابل استخراج است: ۱. طرف‌های متخاصم باید از حمله عمدی به غیرنظامیان^۱ بپرهیزند. ۲. تنها حملاتی مشروع است که علیه اهداف نظامی^۲ باشد. ۳. استفاده از جنگ‌افزارها و روش‌های جنگی که باعث درد و رنج شدید می‌شود ممنوع است.^۳ اقدامات تروریستی در واقع نقض این اصول است (Toman, 1975: 136). بر این اساس به رسمیت شناختن مقاومت در حقوق بین‌الملل به معنی مشروعیت توسل به اقدامات تروریستی برای رسیدن به این حق و لذا توجیه استفاده از هر ابزار و شیوه مبارزاتی برای رسیدن به هدف آزادی‌بخشی نیست. لذا شناسایی مبارزات آزادی‌بخش به هیچ وجه به مفهوم مجاز دانستن تروریسم نیست و عنوان «سازمان آزادی‌بخش»، اعضای یک گروه را مشمول مقررات حقوق بشردوستانه و حقوق مخاصمات مسلحانه خواهد کرد. در واقع، جامعه بین‌المللی با اعطای جایگاه بین‌المللی به مبارزات نهضت‌های آزادی‌بخش، درصدد بوده است این جنبش‌ها را به ازای برخورداری از مجموعه‌ای از حقوق و امتیازات، متعهد به رعایت مقررات بین‌المللی مربوط به مخاصمات مسلحانه از جمله کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ کند. لذا اعضای نهضت‌های آزادی‌بخش در صورت نقض قواعد و مقررات حقوق بشردوستانه بین‌المللی، مرتکب جنایت جنگی می‌شوند و باید مطابق مقررات مربوط محاکمه و مجازات شوند. از این رو اعضای نهضت‌های

1 . Ratione Personae

2 . Ratione Loci

3 . Ratione Conditions



آزادی‌بخش ملی حتی در قالب نیروهای شبه‌نظامی نباید مرتکب اقدام تروریستی شوند و ارتکاب چنین اقداماتی ممنوع است. هر کسی در یک مخاصمه مسلحانه شرکت کند، ملزم به رعایت قاعده ممنوعیت ارتکاب اقدام تروریستی است (http://www.terorvictims.com/fa/index.php?Page=definition&U_ID=503911).

در این میان قطعنامه ۲۵۲۶ که در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ به طور اجماع به تصویب مجمع عمومی رسید، بسیار حایز اهمیت است. در این قطعنامه پیش‌بینی شده است که کمک نظامی دولت‌ها به نهضت‌های آزادی‌بخش که برای رهایی از یوغ استعمار به زور متوسل شده‌اند، منع نشده و دولتی که به این ترتیب با نهضت‌ها درگیر شده است، نمی‌تواند به ماده ۵۱ منشور مبنی بر حق دفاع مشروع فردی و جمعی متوسل شود. به عبارت دیگر، توسل به زور برای رهایی سرزمین‌ها از یوغ استعمار مغایر حقوق بین‌الملل تلقی نمی‌شود. بر این اساس، بعد از صدور این قطعنامه، پروتکل شماره ۱ در کنوانسیون چهارگانه ۱۹۴۹ ژنو تصویب شد که در ذیل به برخی از مواد مهم آن پرداخته می‌شود.

کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو موسوم به «حقوق درگیری‌های مسلحانه» یا «حقوق بشردوستانه» مجموعه حقوقی است که ناظر بر مخاصمات مسلحانه است و پروتکل شماره یک همان‌گونه که در مقدمه‌اش آمده است، به منظور تکمیل قواعد چهار کنوانسیون مذکور به تصویب رسید. دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۹۶ اعلام کرد که هدف از اجرای حقوق بشردوستانه حمایت از افراد غیرنظامی است و اینکه در زمان مخاصمه بین‌المللی افراد و اهداف غیرنظامی مورد حمله قرار نگیرند و همیشه باید بین نظامیان و غیرنظامیان تفکیک صورت گیرد. هم‌چنین دیوان اعلام کرد طرفین متخاصم نباید از سلاح‌هایی استفاده کنند که نظامیان و غیرنظامیان را به طور غیرقابل تفکیکی مورد هدف قرار می‌دهند. حتی کشورها برای وارد آوردن صدمه غیرضروری به نظامیان آزاد نیستند؛ لذا کشورها در انتخاب سلاح‌هایی که در زمان جنگ استفاده می‌شود، آزادی نامحدود ندارند (ICJ Rep, 1996, Para 78).

ماده ۱ پروتکل الحاقی اذعان می‌دارد: درگیری‌هایی که این نهضت‌ها یا این ملت‌ها (یعنی ملت‌هایی که در ستیز با استعمارگران، اشغالگران و رژیم‌های نژادپرست



هستند) دارند، در حکم مخاصمات مسلحانه بین‌المللی است و این موضوع از این جهت مهم است که حمایتی را که چهار کنوانسیون برای نیروهای مسلح درگیر با جمعیت غیرنظامی و اسرای جنگی در نظر گرفته‌اند، به این نهضت‌ها و افرادی که در این نهضت‌ها فعالیت دارند تسری می‌دهد. (ممتاز، ۱۳۸۰: ۲۵)

اصل اول، اصل «منع رنج بیهوده است» که در حقوق درگیری‌های مسلحانه جایگاهی ویژه دارد. اصل دوم که باز منتج از اصلی کلی یعنی «اصل عدم آزادی طرفین درگیر در زیان رساندن و لطمه زدن به دشمن» است، رعایت اصل تفکیک بین اهداف نظامی و غیرنظامی و همچنین تفکیک بین رزمندگان و جمعیت غیرنظامی است. دیوان بین‌المللی دادگستری^۱ در رأی مشورتی خود که در ۸ ژوئیه ۱۹۹۶ صادر کرد بر این نکته تأکید دارد که این دو اصل یعنی اصل «منع رنج بیهوده» و اصل دوم «تفکیک» جزء اصول بنیادین و اساسی حقوق بین‌الملل در درگیری‌های مسلحانه تلقی می‌شوند که غیرقابل تعلیق‌اند و تحت هیچ عنوان طرفین درگیر نمی‌توانند به این دو اصل عمده و مهم خدشه‌ای وارد کنند.

بر اساس اصل دوم، سلسله ترتیباتی در پروتکل شماره ۱ مورد توجه قرار گرفته است که مورد بررسی قرار می‌گیرد: فصل دوم پروتکل شماره ۱ به حمایت از جمعیت‌های غیرنظامی در درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی، از جمله مبارزات نهضت‌های آزادی‌بخش اختصاص داده شده است. فصل سوم این پروتکل به حمایت از اموال و اشیای غیرنظامی اختصاص یافته است. ماده ۵۰ از فصل یک اذعان می‌کند که حضور افراد نظامی میان جمعیت غیرنظامی، افراد غیرنظامی را از حمایت‌های پیش‌بینی شده در پروتکل محروم نمی‌کند.

ماده ۵۱ پروتکل الحاقی ترتیبات دیگری را هم پیش‌بینی کرده است، از جمله ممنوعیت حملات غیرتبعیض‌آمیز که باز هم به خصوص در مورد تروریسم می‌تواند مصداق داشته باشد. همچنین در پاراگراف ۶ ماده ۵۱ ممنوعیت هرگونه اقدام تلافی‌جویانه علیه غیرنظامیان حتی اگر دشمن به هدفی نامشروع حمله کرده باشد، منع شده است.

1 . International Court of Justice (ICJ)



نتیجه‌گیری

با بررسی مفهوم و معنای جهاد در اسلام و همچنین مطالعه و مشاهده اولویت آن بر جنگ، این نتیجه حاصل می‌شود که جهاد نمی‌تواند توجیهی برای دست زدن به ترور باشد، زیرا جهاد از نظر اسلام، قبل از هر چیز امری دفاعی است؛ یعنی دفاع از کیان و ناموس اسلام و مسلمین و مملکت اسلامی در برابر تجاوزات عملی دشمنان اسلام. از سوی دیگر، اسلام دین صلح و آرامش است و بر صلح تأکید فراوانی دارد. هنگام جنگ نیز اسلام همواره بر مراعات ارزش‌های انسانی تأکید داشته است. از نظر اسلام باید از کشته شدن و آسیب رساندن به افراد بی‌گناه، زنان و کودکان و غیرنظامیان جلوگیری کرد. بر این اساس دست زدن به ترور به عنوان جهاد به هیچ وجه قابل توجیه نیست و نمی‌توان به قتل و خون‌ریزی، زخمی کردن و ترساندن افراد بی‌گناه، زنان و کودکان با توسل به فریضه جهاد، جنبه شرعی و اسلامی بخشید.

واضح و مبرهن است که شریعت اسلام می‌تواند برای مبارزه با تروریسم بین‌المللی مورد توجه جدی قرار گیرد و بی‌علت نیست که ترور و تروریسم به عنوان یک مکتب و رویه ضد بشری هیچ‌گاه در دین مبین اسلام تئوریزه نشده و شکل نگرفته است؛ زیرا از نظر ادبیات و فرهنگ و اعتقادات اسلامی و قرآنی، ممنوع و قویاً محکوم است. تروریسم به دلیل اینکه یکی از جدی‌ترین و بلکه خطرناک‌ترین مظاهر تهدید برای صلح و امنیت بین‌المللی تلقی می‌شود، در همه اشکال و مظاهر آن، از سوی هر کسی، هر کجا و برای هر هدف و مقصودی که باشد، مطرود و محکوم است. هیچ هدف و آرمانی، هر چند والا و مقدس، حتی اگر مشروع و قانونی باشد، مجوزی برای توسل به هر ابزار و وسیله‌ای برای کسب این هدف محسوب نمی‌شود؛ زیرا «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند». به عبارت دقیق‌تر، یک آرمان هر اندازه که مشروع باشد هرگز نمی‌تواند و نباید توسل به اقدامات تروریستی را توجیه کند. لذا شناسایی مبارزه‌های آزادی‌بخش به هیچ وجه به مفهوم مجاز دانستن تروریسم نیست و اساساً تروریسم و نهضت آزادی‌بخش دو مفهوم کاملاً جدا و متمایز از هم هستند.

در این راستا جامعه بین‌المللی نیز با اعطای جایگاه بین‌المللی به مبارزات نهضت‌های آزادی‌بخش، درصدد بوده است این جنبش‌ها را به ازای برخورداری از مجموعه‌ای از حقوق و امتیازات مصرح در کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷، متعهد به رعایت مقررات بین‌المللی مربوط به مخاصمات مسلحانه کند. لذا

اعضای نهضت‌های آزادی‌بخش در صورت نقض قواعد و مقررات حقوق بشردوستانه بین‌المللی مرتکب جنایت جنگی می‌شوند و باید مطابق مقررات مربوط محاکمه و مجازات شوند. همان‌طور که قطعنامه ۱۹۸۹ مجمع عمومی، حق تفکیک‌ناپذیر تعیین سرنوشت و استقلال همه مردم تحت سلطه رژیم‌های استعماری و نژادپرست و سایر اشکال سلطه بیگانه و اشغال خارجی را مورد تأیید قرار داده و تلاش آنها، به خصوص نهضت‌های آزادی‌بخش را که مطابق اهداف و اصول منشور ملل متحد و اعلامیه روابط دوستانه فعالیت می‌کنند، مشروع و قانونی دانسته است، می‌توان نتیجه گرفت که مقابله با تروریسم به هیچ وجه ارتباطی با فعالیت نهضت‌های آزادی‌بخش ندارد؛ دیگر اینکه منع توسل به زور (بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد) توسط نهضت‌های آزادی‌بخش برای دستیابی به اهدافشان را به دنبال ندارد.

سخن آخر اینکه عدم رعایت قواعد حقوق بشردوستانه (حقوق مخاصمات بین‌المللی) و مشروع جلوه دادن استفاده از هر نوع خشونت شامل طیف وسیعی از وسایل، ابزار و روش‌های جنگی حتی ترور فرامرزی افرادی که تروریست تلقی می‌شوند یا حتی استفاده از سلاح اتمی، رویه بسیار خطرناکی در سطح بین‌المللی خواهد بود که ضرورت دارد کشورها برای عدم استقرار چنین رویه‌ای تلاش و با تأکید بر اجرای قواعد بشردوستانه و مجازات متخلفین، از قربانی شدن غیرنظامیان و بی‌گناهان جلوگیری کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع فارسی

- قرآن مجید

- نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین (ع) (۱۳۸۵)، ترجمه محمد دشتی، انتشارات الهادی.
- اسپوزیتو، جان (۱۳۸۳)، «مبارزه در اسلام»، در: یوشوا کوهن و یان لیگ (ویراستاران)، تساهل در اسلام، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- اکبری، سید محمد (۱۳۷۸)، «اصل عدم مداخله»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، س ۱، ش ۱، پاییز و زمستان.
- امین زاده، الهام (۱۳۸۱)، «مفهوم دفاع مشروع در قبال تروریسم»، تروریسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بین‌الملل (مجموعه مقالات و سخنرانی‌های ارائه‌شده در همایش)، تهران: مرکز مطالعات توسعه قضایی، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری.
- ایزدی، جهانبخش (۱۳۸۲)، «خاستگاه تئوریک عزت، حکمت و مصلحت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی»، فصلنامه مطالعات سیاسی، ش ۱۰، زمستان.
- بخشی شیخ احمد، مهدی (۱۳۸۵)، «جهاد از ابن تیمیّه تا بن لادن»، فصلنامه راهبرد، ش ۳۹، بهار.
- بیگدلی، محمدرضا (۱۳۷۳)، حقوق جنگ، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۳۴)، فرهنگ حقوقی، تهران: معرفت.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، تسنیم، جلد نهم. قم، نشر اسراء.
- جی بدی، توماس (۱۳۷۸)، «تعریف تروریسم بین‌الملل؛ نگرش علمی»، ترجمه رضا میرطاهر، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۵ و ۶.
- دریفوس، هیوبرت، پل رابینو و میشل فوکو (۱۳۷۹)، فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- دکمیجان، هرایر (۱۳۷۷)، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، چاپ سوم، تهران: کیهان.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۰)، «اصول و مبانی دیپلماسی اسلامی»، مجموعه آثار امام خمینی و حکومت اسلامی، ج ۶، تهران: مجموعه مقالات کنگره امام خمینی (ره) و اندیشه حکومت اسلامی.
- دیلمی معزی، امین (۱۳۸۷)، «روندهای کلان نظام بین‌الملل در آغاز هزاره سوم»، ره‌آورد سیاسی، ش ۲۰.
- رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۵)، تروریسم و خشونت‌طلبی، قم: انتشارات مسجد جمکران.



- سجادی، سیدعبدالقیوم (بی‌تا)، «اصول سیاست خارجی در قرآن»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم، س ۴، ش ۱۵.
- سریع القلم، محمود (۱۳۷۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف)، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- شکوری، ابوالفضل (۱۳۶۱)، فقه سیاسی اسلام، جلد دوم، قم: نشر حر.
- شکوری، ابوالفضل، (۱۳۷۷)، فقه سیاسی اسلام، ویرایش دوم، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۸۲)، جهاد در اسلام، تهران: نشر نی.
- صرامی، سیف‌الله (۱۳۸۲)، «جایگاه قاعده نفی سبیل در سیاست‌های کلان نظام اسلامی»، مجله حکومت اسلامی، ش ۳۰، زمستان.
- طارمی، محمد حسین (۱۳۸۷)، بررسی فقهی اقدامات تروریستی در جوامع اسلامی، پایگاه اطلاع‌رسانی قربانیان ترور.
- عبدالله، میاه، اسعد یحیا و سحر فرنجه (۱۳۸۶)، «تفکیک میان تروریسم و مقاومت در برابر اشغالگر»، ترجمه سیدغلامرضا تهامی، در تروریسم و حقوق بین‌الملل، تهران: مؤسسه اندیشه‌سازان نور.
- علی احمدی، حسین (۱۳۸۳)، «قاعده فقهی نفی سلطه کافر بر مسلمان»، مجله مکتب اسلام، ش ۶.
- علیدوست، ابوالقاسم، (۱۳۸۳)، «قاعده نفی سبیل»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۶ (۳) فقه، پاییز و زمستان.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۸۰)، جامع المسائل، قم: مؤسسه مطبوعاتی امیر.
- فصیحی غزنوی، ابوالفضل، «تروریسم از دیدگاه حقوق اسلامی»، رک:
- فیرحی، داود (۱۳۸۳)، «دفاع مشروع، ترور و عملیات شهادت‌طلبانه در مذهب شیعه»، فصلنامه شیعه‌شناسی، س ۲، ش ۶، تابستان.
- فیض‌اللهی، روح‌الله (۱۳۸۹)، نقد و بررسی ترور در قرآن کریم، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- قادری کنگاوری، روح‌الله (۱۳۹۰ الف)، «مبانی و چارچوب‌های نظری تروریسم در جهان معاصر»، عباسعلی کدخدایی و نادر ساعد، تروریسم و مقابله با آن، تهران: کنفرانس بین‌المللی ائتلاف جهانی علیه تروریسم برای صلح عادلانه.
- قادری کنگاوری، روح‌الله (۱۳۹۰ ب)، نقض حقوق مدنی و سیاسی در عربستان سعودی و پیدایش تروریسم ضد آمریکایی القاعده، پایان‌نامه دکتری تخصصی در رشته روابط بین‌الملل،



دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

- قادری کنگاوری، روح الله (۱۳۹۲)، «نظریه مقاومت در روابط بین‌الملل؛ رویکرد ایرانی-اسلامی نفی سبیل و برخورد با سلطه»، مجله علمی پژوهشی سیاست دفاعی، زیر چاپ.
- قادری، روح الله (۱۳۸۸)، «نهضت‌های آزادی‌بخش و حق تعیین سرنوشت»، فصلنامه سیاسی-علمی اخوت، س ۲، ش ۶، تابستان.
- قادری، روح الله (۱۳۸۸)، فصلنامه مطالعات سیاسی، س ۹، ش ۳۳، پاییز.
- کاسسه، آنتونیو (۱۳۷۵)، حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: دفتر خدمات حقوقی و بین‌المللی.
- مخبر دزفولی، عباس (۱۳۶۸)، جهاد در قرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، جهاد، چاپ نهم، تهران: صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، برگزیده تفسیر نمونه، جلد‌های اول و سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ممتاز، جمشید (۱۳۸۰)، «تروریسم و تفکیک آن از مبارزات آزادی‌بخش»، متن سخنرانی ارائه‌شده در همایش تروریسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بین‌الملل، تهران: مرکز مطالعات توسعه قضایی، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری.
- منشور ملل متحد و اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری (۱۳۸۲)، مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، چاپ سوم.
- موسوی فر، رضیه، نظام ولایت فقیه و روابط بین‌الملل، پایان‌نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، سال تحصیلی ۷۳-۱۳۷۲.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۳)، قلب اسلام، ترجمه مصطفی شهید آیینی، تهران: انتشارات حقیقت.
- نوری، حسین (۱۳۶۶)، جهاد، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

منابع انگلیسی

- Baxter, Richard (1974), "A Sceptical look at the Concept of Terrorism", *Akron Law Revue*. 7(2).
- Bledsoe, Robert. L and et al, (1987), *The International Law Dictionary*, England: Oxford.
- Bledson, L. and B. A Boczek (1987), *The International Law*

Dictionary, ABC- CLIO, Cant a Barbara California, England.

- Bowett, D. W. (1958), *Self- Defence International Law*, NewYork: Frdrick A. Praeger.

- Brownlie, Ian. (1995), *The Rule of Law in International Affairs*, London: Martina NiJhoff Publishers.

- Cassese, Antonio (1995), *Self- Determination of Peoples*, Cambridge University Press.

- Chinlund, Christine (2003), "Who Should Wear the Terrorist Label?", Boston Globe, 8 Sept. 2003, at A15. available at www.boston.com/news/globe/ editorial_opinion/editorials/articles/2003/09/08 who- should- wear- the- terrorist- label/.

- Fanon, Frantz (1963), *The Wretched of the Earth*, New York: Grove Press.

- Haynes, Jeffry (2004), "Al- Qaeda: Ideology and Action, Paper Prepared for the ECPR Joint Session of Workshop", upsala, April, available at <http://www.essex. ac. ul/acpr/avents/ jointesessionsa / paperarchive / uppsala/ WS3 / hayness, pdf>.

- Haynes, Jeffry (2004), "Understanding Contemporary Islamic Militancy: The Case of Al- queda", available at: <http://www.sgir.org/conference>.

- Kuper, Leo (1975), "The Right to Self- Determination: Issue Raised", 1985, Cited on: www.tamilnation.org

- Laqueur, Walter (1987), *The Age of Terrorism*, New York: Little Brown & Company.

- Miller, Abraham H. (1980), *Terrorism and Hostage Negotiation*, Colorado: Westreview Press.

- Murphy, John F. (1989), "Defining Terrorism: awayout of Quagmire", *Israel Year Book on Human Rights*, Vol, 19. No, 11.

- Pape, Robert. A. (2003), "The Strategic Logic of Suicide Terrorism", *American Political Science Review*, Vol. 97, No.3, August.



- Shaw, M. N. (1986), *International Law*, Cambridge: Grotius Publications.

- The Declaration on the Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Co- operation Among States in Accordance with the Charter of the United Nations, Available at:<http://www.unrol.org/doc.aspx?n=3dda1f104.pdf>

- Toman, Jiri. (1975), "Terrorism and the Regulation of Armed Conflicts", In M. Cherif Bassiouni(ed), *International Terrorism and Political Crimes*, Illinois: Charles C. Thomos Publishers.

Chaliland, Gerard (1987), *Terrorism: from Popular Struggle to Media Spectacle*, London: Saqi Boods.

اسناد و مدارک

- A/Res/2625 (XXV), 24 Oct. 1970, Annex.
- A/Res/3281 (XXIX), 1974; A/Res/197/38/1983.
- E/CN. 4/Sub. 2/404/ Rev. 1, - 1980.
- G. A. Res, 3130(1973), A/44/29(1989)
- Helsinki Final Act (CONFERENCE ON SECURITY AND CO-OPERATION IN EUROPE), 1 August, available at:<http://www.hri.org/docs/Helsinki75.html>
- The Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons Case. ICJ Rep(1996), Para 78.
- UN DOC A/Res/1514 (XV), 14Dec. 1960, para 1.
- UN DOC E/CN. 4/Sub. 405/2/Rev. 1, 1980.
- Year Book of ILC, Vol. II, part II, P. 64, para. 266

